

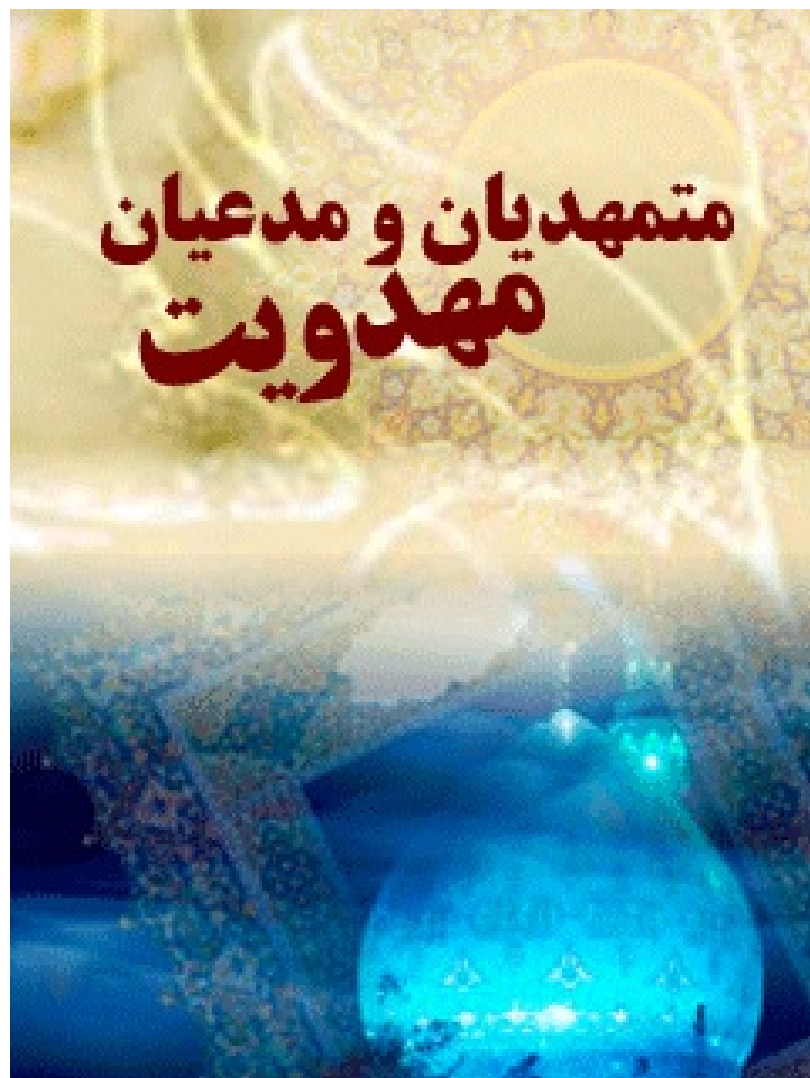
سَلَامُ اللّٰهِ عَلَيْهَا

نور فاطمہ زہرا



کتابخانہ دیجیٹل

www.noorfatemah.org



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

متمه‌دیان و مدعیان مه‌دویت

نویسنده:

محمدرضا نصوری

ناشر چاپی:

مجله انتظار

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	متمه‌دیان و مدعیان مهدویت
۷	مشخصات مقاله
۷	مقدمه
۸	انگیزه های مدعیان
۹	سبائیه
۱۱	کیسانیه
۱۲	یزیدیه
۱۲	وجه تسمیه گروه یزیدیه
۱۳	هاشمیه
۱۴	باقریه
۱۴	زیدیه
۱۵	ابومسلم خراسانی
۱۶	نفس زکیه
۱۷	علت نامگذاری محمد بن عبدالله به نفس زکیه
۱۷	ناووسیه
۱۸	اسماعیلیه
۱۹	ابن مقنن خراسانی
۲۰	نتیجه گیری
۲۰	عبدالله بن معاویه
۲۱	واقفیه
۲۲	یحیی بن عمر
۲۲	فرقه محمدیه

۲۲	فرقه جعفریه
۲۳	فرقه عسکریه
۲۳	عبدالله بن محمد فاطمی
۲۴	زکریا
۲۴	حاکم بامر الله
۲۵	محمد بن عبدالله بن تومرت علوی حسنی
۲۵	الناصر لدين الله
۲۶	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

متمهیدیان و مدعیان مهدویت

مشخصات مقاله

شماره کتابشناسی ملی: ایران ۸۳-۲۹۶۷۵ عنوان: متمهیدیان و مدعیان مهدویت نگاهی تاریخی به دعاوی و نسبت‌های دروغین مهدویت نام پدیدآور: نصوری، محمدرضا منشا مقاله: مجله انتظار، ش ۸، ۹، (تابستان و پاییز ۱۳۸۲): ص ۲۹۱ - ۳۱۶ توصیفگر: مهدویت توصیفگر: فرقه‌های اسلامی توصیفگر: هاشمیه توصیفگر: اسماعیلیه توصیفگر: کیسانیه توصیفگر: سبائیه توصیفگر: باقریه توصیفگر: زیدیه توصیفگر: [ناووسیه] توصیفگر: [یزیدیه] توصیفگر: عمر بن عبدالعزیز، خلیفه اموی توصیفگر: ابومسلم خراسانی، عبدالرحمن بن مسلم

مقدمه

اندیشه مهدویت، از زمان پیامبر (ص) و امامان (ع) تاکنون، همواره در جامعه اسلامی راسخ و پویا بوده است. این واقعیت به گونه‌ای در جامعه اسلامی مشهور شده است که کسی نمی‌تواند به سادگی منکر آن شود. متأسفانه این امر در طول تاریخ، دچار آسیب‌هایی، از جمله مدعیان دروغین شده است. همین امر، دستاویزی برای برخی از به اصطلاح روشنفکران وهابی و غیر وهابی شده، تا اصل مهدویت و اعتقاد به مهدی موعود (عج) را زیر سؤال برند. [۱] حال این که این مدعیان با اغراض و انگیزه‌های خاصی به وجود آمده‌اند و طبق اعتقاد امامیه، هیچ کدام مورد قبول نیستند. در طول تاریخ، مدعیان دروغین فراوان بوده‌اند؛ که از مقام نیابت خاصه، تا مهدویت و از آن فراتر، تا مقام الوهیت را برای خویش ادعا کرده‌اند و هر کدام به اندازه دایره تبلیغ خود، مریدانی به دست آورده‌اند. گرچه ارباب معرفت و تقوا و مؤمنین آگاه، در هر عصری وجود دارند؛ اما عناصر بی حقیقت و شیادان جاه طلب و دنیاپرست، در طول تاریخ از عقیده و ایمان مردم نسبت به معبود واقعی، رهبران الهی، شئون دینی و حقایق آسمانی سوء استفاده کرده و خود را به دروغ دارای مناصب معنوی جلوه داده‌اند و ادعای کذب نموده‌اند. اعتقاد به مهدی، یعنی اعتقاد به شخصی که زمین پر از ظلم و جور شده را پر از عدل و داد می‌کند. این اعتقاد در روایات نقل شده از شیعه و سنی موجود است. به همین جهت عده‌ای با عوامل و انگیزه‌های مختلف، که به آنها اشاره خواهد شد، در طول تاریخ اسلام، به دروغ ادعای مهدویت کرده‌اند یا نسبت مهدویت به کسی داده‌اند. اینان در متون اسلامی، به نام متمهیدیان یا مدعیان دروغین مهدویت، نامیده شده‌اند. [۲]. از نظر شیعه، مهدی از آل محمد (ص) و از فرزندان امام حسین (ع) یعنی نهمین نسل از اوست و فرزند امام حسن عسکری (ع)، که در نیمه شعبان سال ۲۵۵ ق. به دنیا آمده است؛ او زنده است و ظهور خواهد کرد. البته خود دعاوی مهدویت، از مسائلی است که ثابت می‌کند داستان مهدویت و ظهور یک مصلح غیبی، از موضوعات مسلمی بوده که عموم مسلمانان بدان اعتراف داشته‌اند. از این روست که عده‌ای در طول تاریخ خود را به عنوان مهدی موعود معرفی می‌کرده‌اند. این خود از دلایل روشن اصالت مهدویت است؛ چرا که اگر اصالت نداشت، هرگز تقلبی آن یافت نمی‌شد؛ چون همواره نسخه تقلبی را می‌سازند، تا به جای نسخه اصل جا بزنند. مثلاً ۵۰۰۰ ریالی یا ۱۰۰۰۰ ریالی تقلبی وجود دارد؛ ولی هرگز ۷۰۰۰ ریالی تقلبی نبوده؛ چون هر چیزی که اصالت و واقعیت ندارد، تقلبی آن مفهوم ندارد. [۳]. از این رو باید مدعیان دروغین و نسبت‌های دروغی که به امام زمان یا غیر او داده شده، بیان شود و برای پیشگیری از فریب خوردن مردم، علاوه بر توصیف حضرت ولی عصر (عج) به اسم و رسم خود و پدرانش و خصوصیات شکل و اندامش، نشانه‌هایی هم برای ظهور آن حضرت ذکر شود؛ تا عده‌ای با اغراض متفاوت مدعی این امر مهم نشوند. فریب جلوه سالوسیان مخور، کاین قوم امیدشان به خدا نه، به سیم و زر بسته است به رگم داعیه داران غیب و کشف و شهود خُمی که مخزن سر خداست، سربسته است [۴]. هدف نگارنده این پژوهش، اثبات اصالت و حقانیت مهدویت از نگاه امامیه است. بر همین اساس،

به معرفی متمهیدیان و مدعیان مهدویت می پردازیم؛ تا ضمن برداشتن گامی مؤثر در راستای آن هدف، چهره منجی واقعی، که بشر از روزگاران کهن در انتظار اوست، شناخته شود. آنچه این نوشتار در صدد بیان آن می باشد، چند امر است: اول: قائم همان مهدی (عج) است. دوم: او آخرین حلقه از معصومین (ع) است. سوم: فرزند امام حسن عسکری (ع) است. چهارم: خروج او بعد از دو غیبت صغرا و کبرا می باشد. این مطالب با صراحت در روایات ائمه (ع) پیش از امام صادق (ع) نقل شده است. [۵]. پنجم: هیچ یک از نشانه های ظهور امام مهدی (عج) در زمان حیات افراد مدعی مهدویت رخ نداده است. [۶]. ششم: همگی این افراد از دنیا رفته اند. [۷]. هفتم: هیچ یک از ایشان در آخرالزمان به سر نبرده اند؛ در حالی که فرا رسیدن آخرالزمان، شرط ظهور امام مهدی (عج) است. [۸]. هشتم: هیچ کس ندیده که آنان زمین را پر از عدل و داد کنند؛ چنان که از ستم و جور پر شده باشد. [۹]. ***** [۱] اصول مذهب الشیعه الامامیه الاثنی عشریه عرض و نقد، دکتر قفاری، انتشارات دارالرضا، سه جلدی، جلد ۲، ص ۱۱۲۳ - ۹۹۹. [۲] تاریخ عصر غیبت، مسعود پور سید آقایی و دیگران، ص ۴۰۶، چاپ اول، ۱۳۷۹، انتشارات حضور، قم. [۳] او خواهد آمد، علی اکبر مهدی پور، ص ۱۳۹، ویرایش دوم، چاپ دهم، پاییز ۱۳۷۹، انتشارات رسالت. [۴] سیمای مهدی موعود (عج) در آینه شعر فارسی، استاد محمدعلی مجاهدی، ص ۲۵۶، چاپ اول، انتشارات جمکران، زمستان ۱۳۸۰. [۵] این روایات در کتاب منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر، تألیف آیت ا... لطف ا... صافی گلپایگانی، فصل اول، باب ۴، ص ۹۷، تحت عنوان «الائمه اثنا عشر اولهم علی (ع) و آخرهم المهدی (ع)» و باب ۵، ص ۱۰۳، تحت عنوان «والائمه اثنا عشر و آخرهم مهدی» آمده است. (انتشارات معصومیه، چاپ دوم، ۱۴۲۱ ق). [۶] در انتظار ققنوس، سید ثامر العمیدی، ترجمه و تحقیق مهدی علی زاده، ص ۲۱۶، انتشارات مؤسسه امام خمینی (ره)، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۹. [۷] همان. [۸] همان. [۹] مهدی منتظر در اندیشه اسلامی، سید ثامر العمیدی، ترجمه محمدباقر محبوب القلوب، ص ۳۳۱، چاپ دهم، پاییز ۱۳۸۰، انتشارات جمکران.

انگیزه های مدعیان

اصولاً اعتقاد به ابر مرد نجات دهنده بشر، عقیده ای دیرین است. ملت های مظلوم و اقوام ستمدیده، که توان انتقام جویی و تلافی مظالم ستمکاران را نداشتند، در ضمیر ناخود آگاه خود، همواره یک رهاننده و نجات دهنده را می جستند؛ تا روزی به پاخیزد و ظالمان و بیدادگران را از میان بردارد و جهان را پر از عدل و داد کند. هر قوم و ملتی که بیشتر تحت فشار ظلم و ستم قرار گیرد، عقیده به مهدی و نجات دهنده در وی راسختر می گردد. کسانی که با این انگیزه ادعای مهدویت نموده اند، شاید قصد سوئی هم نداشته اند؛ بلکه می خواستند به این وسیله از ستمکاران انتقام گیرند و اوضاع ملت خویش را اصلاح نمایند. مشکل این گروه این است که صبر و تحمل ندارند، تا مهدی حقیقی ظهور کند؛ از این رو دنبال منجی می گردند و عده ای هم از این مسئله استفاده می کنند و با کمک دیگران، برای رسیدن به هدف خود، مدعی مهدویت می شوند؛ مثل گروه ها و فرقه هایی که در شمال آفریقا به وجود آمدند؛ که به تفصیل هر کدام را معرفی خواهیم کرد. گاهی برخی از عوام هم از روی دشمنی، به رویارویی اسلام برخاسته و با ایجاد هرج و مرج و سوء استفاده از اوضاع پریشان، تکیه بر کرسی ریاست زده اند. اینان گاهی آلت دست استعمارگران خارجی و عامل اجرای اهداف شوم آنها می شوند و ضمن خوش خدمتی به آنها، خودشان هم با جمع کردن مریدانی، با اعتقادات خاص، مدعی مهدویت و الوهیت می شوند؛ مانند بابیه، بهائیه و قادیانیه. این گروه با سیاست گام به گام، ابتدا ادعای بابت از ناحیه مهدی حقیقی کرده و بعد از این که مریدانی به دست آورده اند، ادعای مهدویت را مطرح و گسترش داده اند. برخی به هوای ریاست، از طریق سوء استفاده از احادیث مربوط به مهدی موعود (عج) و تحریف آنها و فریب دادن افراد ساده لوح، مدعی مهدویت و مقام امامت شده و از جهل عوام و نادانی مردم ظاهربین و بی بصیرت، برای جاه طلبی و دنیاپرستی خود و رسیدن به هدف عادی و دنیوی خود، از عقاید پاک و بی آلایش مردم بهره برداری نموده اند و باعث تفرقه، جدایی و انحراف مردم از اسلام شده اند،

مانند فرقه کیسانیه. گروهی هم که درست مطالب مهدویت برای آنها هضم نشده، به سوی عده ای می رفتند که حتی خودشان هم ادعای مهدویت نداشته اند و از این ادعا بیزاری می جستند؛ ولی با همه این اوصاف، گروهی از روی نادانی، به خاطر شدت گرفتاری یا با انگیزه غلو و شاید هم با عجله، می گفتند او امام مهدی می باشد؛ مثل فرقه سبائیه و برخی فرقه های دیگر، که هر امام شیعی، در زندگی یا مرگ، از نظر یکی از فرقه های شیعی مهدی تلقی گردید و در مورد مرگ او گفته اند که دوباره باز خواهد گشت. در مجموع، علل ادعای دروغین مهدویت را می شود در چهار عنوان بیان کرد: الف) سوء استفاده از شرایط به وجود آمده در عصر خفقان مردمی که تحت فشار حکومتی ظالم بوده اند، به مجرّد نغمه ای با عنوان مهدویت، با آن هم ساز شده و بدون تحقیق، شتابان می پذیرفتند. در این صورت، مدعی مهدویت، با استفاده ابزاری از نیاز مردم، پی اهداف دنیوی خود حرکت می کند. ب) کسب پیروزی بر دشمنان گروهی هم با سعی و تلاش و ایجاد امید به پیروزی در پیروان خود و تقویت روحیه آنان و تکیه بر روایاتی که می گوید: مهدی جهان را از عدل و داد پر می کند، مدعی این مقام مهم می شدند. ج) کسب منافع مادی عده ای با ادعای مهدویت، در پی جمع آوری اموال مسلمین از بیت المال بودند. د) پشتیبانی برخی قدرتها از چنین ادعاهایی حکومتها مدعی می شدند که او مهدی است؛ آن وقت مهدی دروغین را می کشتند و اعلام می کردند که مهدی از بین رفته و رفع نگرانی شده و دیگر خطری حکومت را تهدید نمی کند. [۱]. حال با توجه به عوامل و انگیزه های یاد شده، در این پژوهش، گروه ها یا فرقه هایی که مهدویت را به دروغ به یک امام یا غیر امام نسبت داده اند؛ یا خود مدعی مهدویت شده اند را نقد و بررسی می کنیم. این گروه ها را با توجه به ترتیب زمانی، به دو بخش تقسیم می کنیم. بخش اول، فرقه ها یا گروه هایی که قبل از امامت حضرت ولی عصر (عج) مدعی مهدویت شده اند؛ (این بخش تا زمان امام موسی کاظم (علیه السلام) در همین شماره آمده است) بخش دوم، مدعیان و متمهدیان بعد از امامت حضرت ولی عصر (عج)؛ گرچه هر کدام از این گروه ها به تفصیل در کتب ادیان و مذاهب یا کتابهای رجالی و تاریخی مورد بررسی قرار گرفته اند؛ ولی به صورت دسته بندی شده و یکجا مورد ارزیابی قرار نگرفته اند. در این نوشته، این فرقه ها با توجه به نگاه تاریخی دسته بندی و مورد بررسی قرار گرفته است. ان شاء الله با معرفی این مدعیان فریبکار و فرقه های دروغین مهدویت، مهدی موعود (عج) اصلی شناخته شود و سره از ناسره تفکیک شده و امامیه از تهمت ها و افتراها مبرا گردد. **** [۱] غالیان، نعمت ... صفری فروشانی، ص ۲۲۷-۲۲۶ (با کمی تغییر)، انتشارات بنیاد پژوهش های اسلامی، آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۷۸.

سبائیه

پیدایش این فرقه، بعد از شهادت حضرت علی (ع)، سال ۴۰ق، می باشد. اینان اولین دسته ای هستند که در اسلام قائل به غیبت علی (ع) و بازگشت او شدند و ادعا کردند که او نمرده است. [۱] آنها می پنداشتند که علی (ع) تا آخر الزمان باقی است و روزی خروج خواهد کرد و زمین را از عدل پر خواهد کرد؛ چنان که از ظلم پر شده است. [۲] اولین بار «عبدالله بن سبا» قائل به رجعت علی (ع) شد و فکر رجعت را میان شیعه القا کرد. بغدادی می گوید: «سبائیه نسبت به علی (ع) غلو کردند و گمان کردند او نبی است و حتی گمان کردند او خداست». [۳]. سبائیه غلو را درباره علی (ع) به حد اعلا رسانده بودند و معتقد به ویژگی خارق العاده علی (ع) بودند. البته بنابر قولی به آنان «طیاره» [۴] و بنابر قولی «سحابیه» [۵] هم می گویند. آنها معتقدند که علی (ع) نمرده و در ابرهاست. البته اهل اخبار، مخالفان عثمان را مطلقاً «سبائیه» می نامیدند. [۶]. در مورد خود «عبدالله بن سبا» باید گفت، که اولین بار نام او در کتاب تاریخ طبری، با روایت سیف بن عمرو، آمده است، که نقل می کند: «او مردی یهودی از صنعا، از مادری سیاه پوست بود و در زمان عثمان مسلمان شد؛ به این قصد که در پوشش اسلام شروع به فساد کند و اسلام را براندازد؛ و در قتل عثمان هم شریک بود.» [۷] و در جای دیگر، طبری بنابر قول سیف بن عمرو روایتی را نقل می کند که: «دو سپاه علی (ع) و بصره توافق به

صلح کردند (در جنگ جمل)؛ اما قاتلان عثمان این امر را به صلاح خود نمی‌دیدند؛ از این رو شبانه توطئه کردند و به هر دو سپاه حمله کردند و هر دو را به جان هم انداختند. [۸]. در میان مورخان، اولین بار طبری این روایات را از زبان سیف بن عمرو نقل کرده و بعد این افسانه به دیگر تاریخ‌نویسان رسیده است. البته مورخان بزرگی همچون یعقوبی (متوفی ۲۸۴هـ)، بلاذری (متوفی ۲۷۹هـ)، ابن سعد (متوفی ۲۳۰هـ) از ابن سبا اسمی نیاورده‌اند. علامه عسکری در کتاب عبدالله بن سبا [۹] به تفصیل درباره شخصیت عبدالله بن سبا سخن گفته است و ساختگی بودن آن را ثابت می‌کند؛ و در مورد سیف بن عمرو تیمی (متوفی ۱۷۰ ق) هم می‌فرماید که، وی عدنانی بوده و سعی فراوانی در تصرف تاریخ نموده است؛ از این رو عبدالله بن سبا هم از طراحی های اوست؛ تا بدین وسیله اختلافات مهم دنیای اسلام و عقاید مهم شیعه را به عبدالله بن سبا نسبت دهد؛ تا چنین وانمود کند که اصل این عقاید از یهود گرفته شده است. البته سیف بن عمرو در میان رجال نویسان اهل سنت متهم به زندقه و کفر شده است. همان گونه که معلوم شد، سبائیه چنین ادعایی را نسبت به امام علی (ع) داشتند. ولی پر واضح است که هیچ گاه امام علی (ع) چنین ادعایی نکرده بودند. انگیزه اصلی سبائیه یا سحابیه، غلوگویی نسبت به امام علی (ع) است؛ البته نباید دست های معاندان شیعه در انتساب تحریف گونه این عقاید به ابن سبا را فراموش کرد. متأسفانه حتی برخی از شیعیان هم (مانند نوبختی در فرق الشیعه و اشعری در المقالات و الفرق) بدون توجه به لوازم این انتساب، در کتب خود نام او را ذکر کرده‌اند؛ در حالی که جمع کثیری از اهل سنت وجود ابن سبا را انکار کرده‌اند؛ مانند: طه حسین [۱۰]، دکتر علی وردی [۱۱]، محمد کردعلی [۱۲]، احمد محمود [۱۳]، دکتر کامل مصطفی شیبی [۱۴] و برخی مستشرقان؛ مانند: دکتر برناد لوئیس، ولهاوزن، فرید لیندر و دیگران. [۱۵]. در مورد نام دیگر سبائیه؛ یعنی سحابیه، باید متذکر شد که این مطلب موهوم است. اصل مطلب از این قرار است که پیامبر اکرم (ص) عمامه ای داشت به نام سحاب، که در عید غدیر خم یا در مناسبت دیگر آن را به امام علی (ع) بخشید. پس از آن گاهی که امام علی (ع) با آن عمامه بر پیامبر اکرم (ص) وارد می‌شد، پیامبر (ص) می‌فرمود: «جاء علی فی السحاب»، «علی (ع) در حالی که عمامه سحاب بر سر اوست، آمد» نه این که علی (ع) که در ابرهاست آمد. بعدها فرقه نویسان این جمله را تحریف کرده و آن را به طرفداران ابن سبا ساختگی نسبت دادند. [۱۶]. در مورد سبائیه چند نکته قابل ذکر است: الف) این طائفه منقرض شده‌اند و ادعای آنان هم باطل است. ب) روایات فراوانی وجود دارد، که در آنها به تعداد ائمه (ع) تصریح شده است. ج) مسأله به شهادت رسیدن حضرت علی (ع)، از مشهورترین حوادث تاریخ است. د) حضرت علی (ع) در هیچ جا چنین ادعایی نداشته؛ بلکه خبر از آمدن قائم آل محمد (عج) می‌دهد. اصبح بن نباته می‌گوید: «نزد امیرالمؤمنین (ع) رفتم و او را متفکر و خیره شده به زمین یافتم. عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! چگونه است که شما را متفکر و خیره شده به زمین می‌بینم؟ آیا نسبت به آن راغب شده‌ای؟ فرمود: نه والله! هرگز نه راغب زمین و نه راغب دنیا گشته‌ام؛ ولی درباره فرزندی که از صلب من و یازدهم از اولاد من است، تفکر می‌نمودم. اوست آن مهدی که زمین را پر از عدل و داد می‌کند، پس از آن که از ظلم و جور پر شده باشد. او را حیرتی و غیبتی است، که در آن گروهی هدایت و گروهی گمراه می‌شوند...» [۱۷]. [۱] تاریخ شیعه و فرقه های اسلام، دکتر محمدجواد مشکور، ص ۱۲۷، انتشارات اشراقی، چاپ ششم، تهران، ۱۳۷۹. [۲] الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۹۷، تحقیق عبادالله الطهرانی و الشیخ علی احمد ناصح، انتشارات مؤسسه المعارف الاسلامیه، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۷ ق. [۳] المهدیه فی الاسلام، سعد محمد حسن، ****، ص ۹۴، طبع مصر، ۱۳۵۳ م. ۱۳۷۳هـ. دارالکتاب العربی. [۴] عبدالله بن سبا، علامه عسکری، ج ۳، ص ۲۰۹، مترجمان: محمدصادق نجمی و هاشم هریسی، ج اول، انتشارات مجمع علمی اسلامی. [۵] همان. [۶] تاریخ اسلام، دکتر علی اکبر فیاض، ص ۱۴۰، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ نهم، بهار ۱۳۷۸. [۷] محمدبن جریر طبری، تاریخ الرسل و الملوک، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۶۴۷. [۸] تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۸. [۹] عبدالله بن سبا، علامه سید مرتضی عسکری، ج ۳ (ترجمه فارسی). [۱۰] طه حسین، الفتنة الکبری علی و بنوه، قاهره، دارالمعارف، ص ۹۸. [۱۱] دکتر علی وردی، وعاظ السلاطین، ص ۱۷۵، بغداد، کلیه الاداب و العلوم، ۱۹۵۴ م.

[۱۲] محمد کردعلی، خطط الشام. [۱۳] احمد محمود، نظریه الامامه. [۱۴] دکتر کامل مصطفی شیبی، الصله بین التصوف و التشیع، چاپ دوم، قاهره، دارالمعارف. [۱۵] غالیان، صفری فروشانی، ص ۷۹-۷۷. [۱۶] عبدالحسین احمد امینی نجفی، الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ج ۳، صص ۲۹۳-۲۹۰، چاپ سوم، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۳۸۷ ق. [۱۷] کمال الدین و تمام النعمه، محمدبن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، ج ۱، ص ۲۸۹، ح ۱، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶هـ.

کیسانیه

کیسانیه از واژه «کیسان» گرفته شده، که صفتی از ماده «کَیَسَ» [۱]؛ یعنی زیرک، می باشد و درباره علت این اسم گذاری چهار قول است: الف) لقب یکی از غلامان آزاد شده امام علی (ع) است؛ که در قیام مختار بر ضد بنی امیه نقش اصلی را داشته است؛ ب) لقب «ابو عمره» رئیس پلیس کوفه، در زمان تسلط مختار بر کوفه می باشد؛ ج) لقب محمدبن حنفیه، فرزند امام علی (ع) می باشد؛ د) لقب مختار ثقفی است؛ که محمدبن حنفیه به جهت زیرکی به او گفته است؛ [۲]. و) امام علی (ع) مختار را بر زانوی خود نشاند و او را کیس خواند؛ [۳]. مراد از کیسانیه، پیروان مختاربن ابی عبیده ثقفی است. این فرقه پنداشتند که محمدبن حنفیه بعد از حسین بن علی (ع) امام و مهدی موعود (عج) است و در کوه رضوا به سر می برد و نزد او آب و غسل نهاده شده و از آنجا ظهور و قیام خواهد کرد. [۴] البته خود محمدبن حنفیه چنین ادعایی نداشته است. [۵]. در مورد مختار هم باید گفت که برخی از عقاید را با انگیزه های خاص به وی نسبت داده اند؛ از جمله عقیده به مهدویت و مهدی موعود بودن محمدبن حنفیه؛ در حالی که مختار هیچ ادعای گرافی نداشته و هیچ عقیده کفرآمیزی ابراز نکرده است [۶] و هیچ فرقه و مذهبی تشکیل نداده است و نام کیسانیه در آن زمان اصلاً مشهور و معروف نبوده است. منشأ این اتهامات و دشمنی ها در مورد مختار و تبلیغات بر ضد او را می توان به چند دسته تقسیم کرد: الف) عاملان و شرکت کنندگان در واقعه خونین کربلا و امویان کوفه؛ ب) اشراف و بزرگان کوفه. چون جمع کثیری از سپاهیان مختار غلامان آزاد شده بودند؛ ج) عبدالله بن زبیر و طرفداران و یاران او؛ که مختار را مانع بزرگی برای خود می دانستند؛ د) امویان مستقر در شام، به رهبری عبدالملک بن مروان [۷]. مختار سال ۶۶ه: ۶۸۵م در کوفه قیام کرد. هدف او انتقام گرفتن از قاتلان کربلا و قیام بر ضد بنی امیه [۸] بود. این قیام ۶ سال پس از شهادت امام حسین (ع) واقع شد. این گروه را مختاریه هم نامیده اند. [۹]. موالی، که ستون فقرات نهضت مختار بودند، خود را شیعه المهدی یا حزب المهدی می نامیدند. [۱۰] امام سجاد (ع) هم بر اساس شرایط و مصالح، از به عهده گرفتن قیام خودداری کرد؛ و مختار هم قیام خود را منتسب به محمدبن حنفیه نمود. برخی گفته اند محمدبن حنفیه نماینده تام الاختیار امام سجاد (ع) [۱۱] بوده است. مختار هم بعد از شکست دادن لشکر عبدالملک بن مروان، به سرداری عبیدالله بن زیاد، در «نصیین»؛ در نهایت، در جنگ با مصعب بن زبیر در بصره شکست خورد و در رمضان سال ۶۷ ق. به شهادت رسید. [۱۲]. در مجموع درباره فرقه کیسانیه می توان گفت: اولاً: محمدبن حنفیه اصلاً ادعای مهدویت نداشته است. ثانیاً: مختار ثقفی هم مدعی مهدویت محمدبن حنفیه نبوده است. این اتهامی است که عباسیان و برخی از دشمنان، با انگیزه هایی که به آن اشاره شد، دامن زده اند. ثالثاً: در روایاتی که در خصوص امامت دوازده امام (ع) و پیامبر (ص) از طریق شیعه و سنی بیان شده است، نامی از محمدبن حنفیه نیست. رابعاً: این فرقه منقرض شده است و کسی در عصر فعلی اعتقاد به امامت محمدبن حنفیه ندارد. البته عده ای مثل کُتَیْبَ عَزَه (متوفی ۱۰۵ه: ۷۲۳م) از شعرای اهل بیت محمدبن حنفیه را مهدی موعود دانستند. او شعر ذیل را سروده است: فهدیت یا مهدینا ابن المتهدی انت الذی نرقی به و نرتجی انت ابن خیر الناس بعد النبی انت امام الحق لسنا نمتري یابن علی سَرو من مثل علی «راه یافتی ای مهدی ما پسر راه یافته. تو کسی هستی که ما به تو خوشنود و امیدواریم. تو پسر بهترین مردم پس از پیغمبری. تو امام بر حق هستی و ما در آن شکی نداریم. ای پسر علی! برو؛ و چه کسی مانند علی است.» [۱۳]. کریمه هم از فرقه هایی است که به عنوان زیر مجموعه فرقه کیسانیه در زمان امام باقر (ع) مطرح شده بود؛ که

معتقد بودند محمد بن حنفیه ملقب به مهدی است و او نمرده و نخواهد مرد و هم اکنون غایب است و مکان او معلوم نیست و روزی ظهور خواهد کرد و مالک زمین خواهد شد و تا رجوع او، هیچ امامی نخواهد بود. [۱۴]. بعضی از این فرقه هم می گویند محمد بن حنفیه در کوهستان رضوا است و بار دیگر خروج خواهد کرد. [۱۵]. این گروه، که عده ای از اهل مدینه و کوفه بودند، با انگیزه غلو رو به این سو آوردند؛ البته تبلیغات بنی امیه هم در این انحراف بی تأثیر نبود. در ضمن این گروه مورد لعن امام باقر (ع) واقع شدند. [۱۶]. ***** [۱] فرهنگ لغت معین، ماده کیس. [۲] غالیان، صفری فروشانی، ص ۸۴-۸۳. [۳] تاریخ تحلیلی اسلام، سیدجعفر شهیدی، ص ۱۹۴، چاپ بیست و یکم، ۱۳۷۶، مرکز نشر دانشگاهی تهران. [۴] الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۹۲، ملل و نحل، ابی الفتح محمد بن عبد الکریم بن ابی بکر احمد شهرستانی، ص ۱۴۷، ج ۱، تحقیق محمد سید گیلانی دارالمعرفه، بیروت ۱۴۰۲. ۱۹۸۲م. نجم ثاقب، محدث نوری، ص ۲۱۴، چاپ جمکران، چاپ نهم، پائیز ۱۳۸۱. [۵] تشیع در مسیر تاریخ، دکتر سید حسین محمد جعفری، ص ۳۰۵، ترجمه دکتر محمد تقی آیت اللهی، انتشارات دفتر فرهنگ اسلامی، چاپ نهم، ۱۳۷۸. (به نقل از طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۹۴). [۶] ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۲۷، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷ ق. [۷] غالیان، صفری فروشانی، ص ۸۵. (با کمی تغییر). [۸] الکامل، ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۷. [۹] الملل و النحل شهرستانی، ج ۱، ص ۱۴۷، تاریخ شیعه و فرقه های اسلام، مشکور، ص ۵۷. [۱۰] تشیع در مسیر تاریخ، دکتر جعفری، ص ۳۰۶. [۱۱] ماهیت قیام مختار بن ابی عبیده ثقفی، سید ابوفاضل رضوی اردکانی، ص ۱۹۰، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم. [۱۲] الکامل، ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۱. [۱۳] تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان، ج ۱، ص ۱۳۵، انتشارات انصاریان، چاپ اول، ۱۳۷۵. (به نقل از انساب الاشراف، بلاذری، ج ۳، ص ۲۸۹)؛ تاریخ شیعه و فرقه های اسلام، جواد مشکور، ص ۵۶. [۱۴] فرق الشیعه، ابومحمد حسن بن موسی نوبختی، ص ۴۴، تعلیق سید محمد صادق بحر العلوم، چاپ چهارم، نجف، مکتبه الحیدریه، ۱۳۸۸ ق. [۱۵] تاریخ شیعه و فرقه های اسلام، دکتر جواد مشکور، ص ۵۸. [۱۶] المقالات و الفرق، سعد بن عبدالله بن ابی خلف اشعری قمی، ص ۳۳، تصحیح محمد جواد مشکور، چاپ دوم، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱ ش.

یزیدیه

این گروه بر این عقیده هستند که یزید به آسمان صعود نموده و بعداً بر می گردد و دنیا را پر از عدل و داد می کند. [۱] اینان در ولایت موصل عراق و ناحیه شیخان، که مهد دولت آشوری بود، و قسمتی از ناحیه حلب (شام) [۲]، ارمنستان، ایروان، اطراف تفلیس و جنوب غربی ایران ساکن بودند. البته اطلاعات کافی از ریشه و برنامه دین آنها در دسترس نیست. اسپروا، مستشرق معروف، یزیدیه را بقایای دین مانوی شمرده است. [۳]. ***** [۱] الیزیدیه، صدوق الدملوجی، ص ۱۶۴، طبع موصل، ۱۳۶۸ه. [۲] الملل و النحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۳۶ و ج ۲، ص ۳۵. [۳] بررسی عقاید و ادیان، آیت الله مصطفی نورانی، ص ۳۳۷، انتشارات مکتب اهل بیت (ع)، چاپ چهارم، تیر ۱۳۷۵.

وجه تسمیه گروه یزیدیه

دسته ای از مستشرقین اجنبی، دیانت یزیدیه را به دین آریایی نسبت داده اند؛ زیرا کلمه یزیدی را از مشتقات یزدان، که مقصود خداست، می دانند و برخی آن را به یزید بن انیسه [۱] نسبت می دهند. ولی نظر درست این است که منسوب به یزید بن معاویه می باشد؛ چون آیین این گروه را شیخ عدی بن اموی تدوین کرده و یزید این آیین را رواج داده و طریقه او را زنده کرده است. [۲]. یزیدی ها، اعتقادات خرافی و شیطان پرستی دارند و دارای دو کتاب مقدس می باشند؛ یکی به نام «جلوه»، که شیخ عدی بن اموی نوشته و دیگری «مصحف رش» (رش به معنای سیاه در زبان کردی است) تألیف شماس ارمیا. یزیدی ها اعتقاد دارند که کتاب

جلوه، خطابه‌های خداوند است به یزیدیان. [۳]. سید مرتضی رازی درباره یزیدیه می گوید: فرقه ششم اصحاب شافعی، یزیدیند؛ و ایشان هم مشبهیند [۴] و هم خارجی. این قوم یزید را خلیفه پنجم می خوانند و امام علی (ع) را به ظاهر سب نمی کنند. مشبهه یزید را امام می دانند و خلفای قبلی را به ترتیب: ابوبکر، عمر، عثمان و معاویه می دانند. [۵]. روایتی هم از امام باقر (ع) رسیده است، که می فرماید: «چون قائم قیام کند، حرکت خواهد کرد تا کوفه؛ پس بیرون آیند قومی که ایشان را یزیدیه گویند». [۶]. این روایت را طبرسی از ابوالجارود روایت کرده؛ ولی کلمه مورد بحث «البتریه» نوشته شده است نه «یزیدیه». [۷]. این گروه منقرض شده اند و الان وجود خارجی ندارند. **** [۱] یزید بن انیسه، از طوایف اباضیه خوارج است و از جمله کسانی بود که زمانی که مختار در زندان بود، برایش بیعت می گرفت. [۲] بررسی عقاید و ادیان، مصطفی نورانی، ص ۳۳۸. [۳] همان، ص ۳۴۷. [۴] اینها می گفتند: بشر چون به حد اخلاص رسید، در دنیا و آخرت می تواند به مصافحه و دست بوسی خدا نایل گردد. اینها برای خدا اعضا و جوارح ثابت می کنند و می گویند: خداوند در طوفان نوح آن قدر گریه کرد، تا چشمش به درد آمد. و می گویند: اکنون هم خدا روی عرش نشسته و بندگانش را تماشا می کند (بررسی عقاید و ادیان، نورانی، ص ۳۳۴). [۵] تبصره العوام، سیدمرتضی داعی حسنی رازی، ص ۹۹، به تصحیح عباس اقبال، ۱۳۱۳، تهران. [۶] گزیده کفایه المهدی، سیدمحمد میر لوحی اصفهانی، ص ۲۹۹، ح ۳۹، تصحیح و گزینش گروه احیای تراث فرهنگی، چاپ اول. [۷] اعلام الوری، طبرسی، صص ۴۳۲ - ۴۳۱ (به نقل از گزیده کفایه المهدی، ص ۲۹۹).

هاشمیه

هاشمیه، پیروان ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه هستند. [۱] این فرقه اعتقاد داشتند که محمد مرده است؛ اما پسرش امام است و بعد از او ابوهاشم مهدی است و نمرده و حتی می تواند مردگان را هم زنده کند. [۲] وی فرد با نفوذ و مرد شجاعی بوده و قیام های مخفیانه ای علیه بنی امیه داشته است؛ البته با انگیزه سیاسی، نه مذهبی و در زمان سلیمان بن عبدالملک می زیست. حاکم اموی چون نفوذ شخصیت ابوهاشم را دید، او را به دمشق فرا خواند و در راه شیری زهر آلود به او دادند؛ که بر اثر همین زهر از پای درآمد. [۳] برخی مرگ او را باور نداشتند و قائل به غیبت و مهدویت او شدند. [۴] البته مهدویت ابوهاشم از ساخته های عباسیان می باشد. [۵] عباسیان با جعل این فرقه توانستند با مطرح کردن دروغین وصیت ابوهاشم به یکی از سران بنی عباس حق حکومت را از آل علی (ع) به خود منتقل سازند و بدین وسیله مردم را به تبعیت از خود فرا خواندند. این گروه الان وجود خارجی ندارند؛ گو اینکه فرقه بیانیه، پیروان بیان نهدی، که معاصر امام باقر (ع) بودند هم به مهدویت ابوهاشم اعتقاد داشتند. [۶]. البته در زمان خود ابوهاشم چنین اعتقادات مذهبی درباره او نبوده است. عمر بن عبدالعزیز سعید بن مسیب قائل به مهدویت وی شده است. [۷] عمر بن عبدالعزیز، هشتمین خلیفه امویان بود، که به مدت دو سال و ۵ ماه خلافت کرد؛ یعنی از صفر سال ۹۹ ه. تا رجب سال ۱۰۱ ه. [۸] روایت است که وی توسط مروانیان مسموم و با زهر از پای درآمد. نسب وی از طرف مادر به عمر بن خطاب می رسد؛ یعنی مادرش دختر عاصم بن خطاب بوده است [۹] و برادرزاده عبدالملک مروان. عمر بن عبدالعزیز در مدینه میان مسلمانان پارسا و آشنا به سنت اسلام تربیت شده بود. وی در مدت کوتاه خلافت خود کوشید تا بدعت هایی را که پیشینیان او نهاده بودند، منسوخ کند. البته خدمات او را باید با توجه به اوضاع تاریخی بررسی کرد؛ که آیا در واقع نیت او نسبت به اهل بیت (ع) خیر بوده، یا نه؟ که این مقاله جای بحث آن نیست. سعید بن مسیب در سال ۹۴ ه. ۷۱۲ م. از دنیا رفته است. [۱۰] وی از امام سجاد (ع) روایت نقل کرده و در محضر حضرت درس آموخته است. [۱۱] سعید بن مسیب امام را والاترین فقیه زمان می دانست و احترام خاصی برای او قائل بود. منابع و ماخذ شیعه، سعید را یکی از پیروان امام سجاد (ع) می دانند؛ ولی این موضوع نمی تواند درست باشد. در حقیقت گرچه سعید احترام خاصی به امام سجاد (ع) می گذاشت و یکی از دوستان صمیمی آن حضرت نیز بود؛ ولی در مسائل حقوقی و شرعی

نظریات مشترکی با آن حضرت نداشت؛ و حتی بعد از شهادت امام سجاد(ع) بر پیکر آن حضرت نماز نخواند. [۱۲]. وی همان گونه که بیان شد، مدعی مهدویت عمر بن عبدالعزیز شده بود. در حالی که نشانه هایی که از مهدی موعود در منابع روایی ذکر شده، هیچ کدام در عمر بن عبدالعزیز وجود نداشت و چیزی دال بر اینکه خود عمر بن عبدالعزیز هم مدعی مهدویت بوده، در منابع یافت نشد. توجه به این نکته مناسب است که در گذشت سعید بن مسیب سال ۹۴ ه. بوده؛ ولی در گذشت عمر بن عبدالعزیز سال ۱۰۱ ه. می باشد. گروه و یا فرقه ای که پیرو این ادعا باشند، یافت نشده است و کاملاً منقرض شده اند همچنین در منابع چیزی درباره غرض سعید از چنین ادعایی یافت نشده است. **** [۱] الملل و النحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۵۰. [۲] غالیان، صفری فروشانی، ص ۸۹. [۳] تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن، ج ۱، ص ۴۳۵، ترجمه ابوالقاسم پاینده، سازمان انتشارات جاویدان، چاپ هفتم، ۱۳۷۱. [۴] تشیع در مسیر تاریخ، دکتر جعفری، ص ۳۱۷. [۵] غالیان، صفری فروشانی، ص ۹۰ و ص ۱۴۰. [۶] فرق الشیعه، نوبختی، ص ۴۸. [۷] المهدیه فی الاسلام، سعد محمد حسن، ص ۱۸۲. [۸] تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن، ج ۱، ص ۴۰۲. [۹] همان، ص ۴۰۳. [۱۰] معجم رجال الحديث، آیت الله العظمی خویی(ره)، ج ۸، ص ۱۳۷، چاپ سوم، بیروت، ۱۴۰۳ ه. ۱۹۸۳. [۱۱] همان، صص ۱۳۳-۱۳۲. [۱۲] همان، ص ۱۳۵.

باقریه

این فرقه معتقد بودند که امام باقر (شهادت ۱۱۴ ه.) زنده است و مهدی موعود واقعی ایشان می باشد و ظهور خواهد کرد و جهان را پر از عدل و داد خواهد نمود. پیروان این فرقه آن حضرت را امام می دانستند؛ ولی رحلت او را قبول نداشتند و منتظر رجعت (بازگشت) او بودند. [۱]. به نظر می رسد این گروه همان کیسانیه سابق باشند؛ که ابوهاشم را ترک کرده و به پیروی امام باقر(ع) گردن نهاده بودند. [۲] این گروه هم، چه زیر مجموع کیسانیه و غیر آن باشند یا نباشند، منقرض شده اند و اکنون کسی چنین ادعایی ندارد. از خود امام محمد باقر(ع) هم در هیچ منبعی، حتی غیر معتبر، چنین ادعایی ثبت نشده؛ بلکه طبق روایت ابوبصیر نقل شده، که امام باقر(ع) فرمودند: «بعد از حسین(ع) نه امام می آیند، نه از آنان قائم ایشان است.» [۳]. در روایت دیگر، ابراهیم بن عمر کناسی می گوید: از امام باقر(ع) شنیدم که می فرمود: «همانا برای صاحب این امر دو غیبت خواهد بود؛ و قائم، قیام می کند در حالی که بیعت کسی بر گردنش نیست.» [۴]. **** [۱] الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۶۶. [۲] تشیع در مسیر تاریخ، دکتر جعفری، ص ۲۹۸. [۳] الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۴۰. [۴] الغیبه، نعمانی، ص ۱۱۳، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، مکتبه الصدوق.

زیدیه

عده ای با تمسک به روایت پیامبر(ص) که فرمودند: «ان المهدی من ولدالحسین و انه یخرج بالسیف و انه ابن سبیه. مهدی از فرزندان حسین(ع) است و او با شمشیر پیا می خیزد و مادرش بهترین کنیزان خواهد بود.» زمانی که زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب قیام خود را علیه امویان آغاز کرد، گفتند: چون او از نسل حسین(ع) است و قیام به سیف علیه ظالمان کرده و از سویی فرزند اسیر است، پس او مهدی موعود می باشد. [۱] کنیه زید ابوالحسن و مادرش کنیزی بود که مختار بن ابی عبیده او را به علی بن الحسین(ع) بخشیده بود. [۲]. اما این گروه به روایت دیگر پیامبر(ص) توجهی نکردند، که فرمودند: «الاثمه بعدی اثنا عشر؛ تسعه من صلب الحسین؛ تاسعهم قائمهم.» [۳] شخص زید بن علی(ع) از بزرگان بود و خلفای اموی را به حق نمی دانست. او بر علیه آنان قیام کرد و به طرف کوفه رفت و به همراهی چهار هزار نفر، با حاکم عراق؛ یعنی یوسف بن عمر، به جنگ برخاست. کار زید در کوفه ده ماه طول کشید؛ تا این که در سال ۵۲۲ ه. ۷۴۰ م. به دست هشام بن عبدالملک اموی به دار آویخته شد و سرش را به دمشق نزد هشام و از آنجا به مدینه بردند. زید از سوی امام باقر(ع) نیز تأیید شده بود و امام(ع) می فرمودند: «خدایا! پشت مرا به زید

محکم فرما. و با مشاهده زید، آیه «یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله...» [۴] را تلاوت می کردند و می فرمودند: «ای زید! تو نمونه عمل به این آیه هستی.» [۵]. پیروان زید اطراف یحیی و فرزندش را گرفتند. یحیی در خراسان قیام کرد (۱۲۵ ق.) و در جوزجان کشته شد. پیروان او به فرق مختلف تقسیم شدند؛ مثل: رافضیه، جارودیه، عجلیه، بتریه، صالحیه و زیدیه، که قائل به مهدویت زید و منتظر ظهور او شدند. [۶]. زید از حیث علم، زهد، ورع، شجاعت و دین، از بزرگان اهل بیت به شمار می رود و این که خود زید ادعای امامت یا مهدویت داشته باشد، در منابع یافت نشده است، بلکه روایتی از زید بن علی (ع) رسیده است، که مؤید عقیده صحیح او در امر مهدویت است. ایشان می فرماید: پدرم علی بن حسین (ع) از پدرش حسین بن علی (ع) برایم روایت کرد، که فرمود: «رسول الله (ص) فرمودند: ای حسین! تو امامی و نه تن از فرزندان تو امینان و امامان معصومند و نهمین ایشان، مهدی ایشان است.» [۷] از شیخ بهایی، علامه امینی و سید محسن امین نقل شده است: «ما، گروه شیعه امامیه، در باب زید بن علی سخنی جز خوبی و خیر نمی گوئیم.» درالغیر این سخن، رای شیعه جمعاً تلقی گردیده است. [۸]. احمد بن سعید روایتی از ابوالجارود نقل کرده، که می گوید: به مدینه رفتم و از هر که احوال زید بن علی را پرسیدم، گفتند: او خلیف قرآن است؛ یعنی هیچ گاه از قرآن و تلاوت آن جدا نمی شود. [۹]. پس از شهادت زید و یحیی، گروهی از شیعیان و طرفداران خاندان پیامبر (ص)، که از ستمگری حکام و خلفای اموی به ستوه آمده بودند؛ مخالفت با خاندان اموی را تنها در مبارزه مسلحانه دیدند؛ از این رو، راه زید و یحیی را مفید دانسته، آنان را امام و رهبر تلقی کردند و به همین سبب به زیدیه معروف شدند. زیدیه بعدها تفکر و اعتقادات خاصی یافتند و با دیگر طرفداران خاندان پیامبر (ص) به ویژه شیعه امامیه، اختلاف های اعتقادی پیدا کردند. علامه طباطبائی «ره» درباره عقاید زیدیه و فرق میان زیدیه و امامیه می فرماید: زیدیه در اصول اسلام مذاق معتزله و در فروع فقه ابی حنیفه، رئیس یکی از چهار مذاهب اهل سنت، را دارند. فرق کلی میان شیعه دوازده امامی و شیعه زیدی این است، که شیعه زیدی اغلب امامت را مختص به اهل بیت نمی دانند و عده ائمه را به دوازده منحصر نمی بینند و از فقه اهل بیت پیروی نمی کنند؛ بر خلاف شیعه دوازده امامی. [۱۰]. زیدیه امامت را خاص خاندان پیامبر (ص) و فرزندان فاطمه (س) دانسته، قیام به سیف را از شرایط امامت عنوان کرده اند و فرزندان امام حسن (ع) و امام حسین (ع) را در امامت یکسان می دانند. زیدیه بعدها به مناسبت رهبرانی که پیدا کردند، به گروه های مختلف تقسیم شدند و هر گروه عقاید ویژه ای را برگزیدند. این فرقه اکنون بیشتر در کشورهای یمن و سوریه و برخی از کشورهای دیگر زندگی می کنند. اینان عقاید و اعتقادات خاص خودشان را دارا هستند؛ البته اینکه مدعی باشند زید همان مهدی است و روزی ظهور خواهد کرد، را قائل نیستند. **** [۱] امام مهدی از ولادت تا ظهور، سید محمد کاظم قزوینی، ص ۵۶۸، ترجمه و تحقیق: علی کرمی و سید محمد حسینی، چاپ سوم، الهادی، قم. [۲] مقاتل الطالیین، ابوالفرج اصفهانی، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ص ۱۲۹، تحقیق علی اکبر غفاری، کتاب فروشی صدوق، تهران. [۳] الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۴۰. [۴] نساء، ۱۳۵. [۵] الغدیر، علامه امینی، ج ۳، ص ۱۷۰. [۶] الملل و النحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۵۴، المهدیه فی الاسلام، سعد محمد حسن، ص ۱۰۷. [۷] کفایه الاثر فی النصوص علی الائمة الاثنی عشر، علی بن محمد بن علی الخزاز الرازی القمی، ص ۳۲۷، دارالطباعه. نایب ابراهیم، ۱۳۰۵ ق. [۸] سیره و قیام زید بن علی، حسین کریمان، ص ۸۳، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳۶۴. [۹] مقاتل الطالیین، ابوالفرج اصفهانی، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ص ۱۳۱، تحقیق علی اکبر غفاری، کتاب فروشی صدوق، تهران. [۱۰] شیعه در اسلام، علامه محمد حسین طباطبائی، صص ۳۹-۳۴، تهران، ۱۳۴۸.

ابومسلم خراسانی

گروهی از فرقه خرمیه پیروان بابک خرمی پنداشتند که ابومسلم خراسانی (درگذشته ۱۳۷ هـ.) همان کسی است که باید زمین را پر از عدل و داد کند؛ و کشته شدنش را به دست ابوجعفر منصور دوانیقی تکذیب نموده و به انتظار ظهورش بسر می بردند. [۱]. اینکه

ابومسلم که بود و از کجا آمده بود، درست معلوم نیست. اصل او را بعضی از اصفهانیان و بعضی از مرو می دانند و در نژاد او هم اختلاف است؛ برخی عرب و برخی عجم نوشته اند. [۲] مشهور آن است که او غلام عیسی بن معقل عجل بود و در سال ۱۲۴ه. بُکیرین ماهان، یکی از دعوات عباسی، در زندان کوفه کفایت و کیاست او را دید و اخلاصی را که نسبت به دعوت نشان داد، در او تأثیر گذاشت. پس او را از عیسی خرید و به شام برد و به امام عباسیان هدیه کرد و فنون تبلیغ و رموز دعوت را به او آموخت. در نهایت او را برای سرپرستی مسلمانان و تهیه مقدمات خروج عباسیان، به خراسان فرستاد. ابومسلم نفوذ بسیاری میان یارانش داشت و عباسیان از کشتن وی بیمناک بودند. [۳] صاحب رسائل خوارزمی در مورد ابومسلم نظر منفی دارد؛ [۴] و چه بسا این نظر درست باشد. وی ضمن بر شمردن جنایات ابومسلم در رسائل خود بیان می کند که به ابومسلم باید گفت ابومجرم؛ چون جنایات زیادی مرتکب شده است. پس از مرگ ابومسلم، قیامها و نهضتهایی به خونخواهی او رخ داد. راوندیان و ابومسلمیه (یا مسلمیه) و سپید جامگان در عقاید دینی خویش ابومسلم را امام خود می دانستند و بسیاری از ایرانیان او را یگانه امام واقعی خویش می شمردند و مقام مهدویت و حتی الوهیت برایش قائل بودند. بنیان گذار فرقه خرمیه یا خرمیان، بابک بود. وی ادعای خدایی داشت و در دوران مأمون زحمت بسیاری برای دولت عباسی ایجاد کرد. این زحمت و فتنه تا دوران معتصم ادامه داشت. وی از نژاد مطهر بن فاطمه، دختر ابومسلم بود، که گروهی از همین فرقه مدعی مهدویت ابومسلم خراسانی شدند. [۵]. این نظریه و فرقه از نظر امامیه مردود می باشد؛ چون با توجه به اصل و نسب ابومسلم و رفتار و جنایات او، مهدی بودن او مضحک است و طرفداران او هم منقرض شده اند و الان کسی قائل به مهدویت ابومسلم نمی باشد. **** [۱] المهدیه فی الاسلام، سعد محمدحسن، صص ۱۸۴. [۲] تاریخ شیعه و فرقه های اسلام، دکتر مشکور، ص ۷۸. [۳] جنبش های دینی ایران در قرن های دوم و سوم، غلام حسین صدیق، ص ۲۵۵، تهران، انتشارات پازنگ، ۱۳۷۲ ش. [۴] تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان، ج ۱، ص ۹۳ (به نقل از رسائل خوارزمی، ص ۱۶۵-۱۶۴). [۵] تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن، ج ۲، ص ۱۱۶-۱۱۵.

نفس زکیه

محمد بن عبدالله، معروف به نفس زکیه، کنیه اش ابوعبدالله است. مادرش هند، دختر ابوعبیده بن عبدالله [۱] بود. برخی از خاندان او و فرقه جارودیه وی را مهدی موعود [۲] دانسته اند. وی در سنه (۱۴۵ه. : ۷۶۲م). [۳] از مدینه ادعای مهدویت نمود و به وسیله منصور دوانیقی کشته شد؛ جالب این که پدر او نیز با پسرش به عنوان مهدی بیعت کرده است. [۴]. نفس زکیه اولین کسی از علویان است که در روزگار عباسیان قیام کرد و معاصر امام صادق (ع) [۵] بود. وی از بیعت با منصور خودداری کرد. ابراهیم بن عبدالله بن حسن، برادر نفس زکیه، می گوید: نفس زکیه به امید این که خداوند او را مهدی موعود سازد، قیام کرد. نامزدی نفس زکیه برای احراز موقعیت مهدی، نه تنها از طرف بستگان نزدیکش، بلکه از ناحیه مغیره بن سعید عجلی مورد پشتیبانی قرار گرفت. حتی پس از اعدام مغیره، پیروانش همچنان به نفس زکیه مؤمن باقی ماندند [۶] و فرقه مغیره به وجود آمد. اینان قائل بودند که نفس زکیه زنده است و در کوهی به نام علمیه ساکن است. آن کوهی است در راه مکه، در حد حاجز، طرف چپ آن، که به مکه می رود. او در آنجاست، تا خروج کند؛ [۷] در حالی که محمد بن عبدالله در مدینه خروج کرد و در همانجا کشته شد. **** [۱] مقاتل الطالیین، ابوالفرج اصفهانی، ص ۲۲۱. [۲] همان، ص ۲۲۲، المهدیه فی الاسلام، سعد محمد حسن، ص ۱۲۵. [۳] اخبار الطوال، ابوحنیفه احمد بن داود، این واقعه را سال ۱۴۴ ذکر کرده است، ص ۳۸۵. [۴] امام مهدی از ولادت تا ظهور، قزوینی، ص ۵۷۰. [۵] تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن، ج ۲، ص ۱۲۶. [۶] تشیع در مسیر تاریخ، جعفری، ص ۳۱۳. [۷] نجم ثاقب، نوری، ص ۲۱۴.

علت نامگذاری محمد بن عبدالله به نفس زکیه

علما و دانشمندان آل ابی طالب او را نفس زکیه و مقتول أحجار الزَّیْت می دانند. محدث قمی در تتمه المنتهی می گوید: «محمد را از جهت کثرت زهد و عبادت، نفس زکیه لقب دادند.» [۱] محمد در میان خاندان خویش از همه برتر و نسبت به علم و دانش کتاب خدا از همگان داناتر بود و در امور دینی فقیه تر، شجاعت، جود، صلابت و سایر مزایای او از همگان بیشتر بود؛ از این رو کسی شک نداشت که مهدی موعود اوست. روایت کرده اند که یکی از غلامان منصور گفت: منصور مرا به مأموریت مدینه فرستاد و گفت: پای منبر برو و آنجا بنشین و گوش دار؛ تا ببینی محمد چه می گوید. من رفتم و شنیدم که می گفت: شما هیچ کدام شک ندارید که مهدی موعود من هستم. این سخن را که من از محمد شنیده بودم، به منصور گزارش دادم. او گفت: دشمن خدا دروغ می گوید؛ بلکه مهدی فرزند من است و او مهدی نیست. [۲]. سلمه بن أسلم جُهنی شاعر، درباره او گفته است: [۴] إِنْ كَانَ فِي النَّاسِ لَنَا مَهْدِيٌّ يُقِيمُ فِيْنَا سِيرَةَ النَّبِيِّ فَإِنَّهُ مُحَمَّدُ التَّقِيُّ اگر آن مهدی موعود که روش پیامبر (ص) را در میان ما بپا می دارد، در میان مردم آمده باشد؛ بی شک او محمد (بن عبدالله) آن تقی پرهیزکار است. یحیی بن علی و دیگران به سند خود از ابوالعباس فلسطی روایت کرده اند که گفت: من به محمد بن مروان گفتم: محمد بن عبدالله بن حسن را دستگیر کن؛ زیرا او مدعی خلافت است و خود را مهدی نامیده است. مروان گفت: مرا با او چه کار؟ او مهدی نیست. [۴] و نیز مغیره بن زمیل روایت کرده که مروان به عبدالله بن حسن گفت: مهدی شما چه شد؟ عبدالله در پاسخ گفت: ای امیرالمؤمنین! این سخن را نگو و چنان نیست که به تو گزارش داده اند. مروان گفت: چرا؛ ولی امید است خدا او را اصلاح نماید و هدایتش کند. [۵] امام صادق (ع) هم به عبدالله بن حسن خبر داده بود که فرزندش مهدی موعود نیست و کشته می شود و خلافت به ابوالعباس و برادران و فرزندان او خواهد رسید. [۶]. امام صادق (ع) خطاب به عبدالله بن حسن فرمود: «گمان می بری که پسر همان مهدی است؟ چنین نیست و وقت آن نرسیده است.» عبدالله به خشم آمد و گفت: من خلاف آنچه تو می گویی، می دانم. والله خداوند تو را بر غیب خویش آگاه نکرده است. تو را حسد بر پسر من، به این بیان واداشت. حضرت فرمود: «به خدا سوگند، حسد مرا وادار نکرد؛ ولی این مرد و برادران و فرزندان ایشان برابر شما هستند (آنها به خلافت رسند، نه شما).» پس دست را بر شانه عبدالله بن حسن زد و فرمود: «این خلافت به شما نخواهد رسید و به زودی هر دو پسر کشته می شوند.» [۷]. **** [۱] مقاتل الطالیین، ابوالفرج اصفهانی، ص ۲۲۲. [۲] همان، ص ۲۲۸. [۳] همان. [۴] همان، ص ۲۴۶. [۵] همان، ص ۲۴۷. [۶] همان، ص ۲۴۳. [۷] همان، ص ۲۴۳-۲۴۲.

ناووسیه

فرقه ناووسیه معتقد به مهدویت امام صادق (ع) (شهادت ۱۴۸هـ) شدند؛ یعنی معتقدند زنده و غایب است. مرادشان از مهدی، مفهوم نجات بخش است. [۱] ناووس از مردم بصره بود و وی را عبدالله بن ناووس یا عجدون بن ناووس هم می گفتند. [۲]. گروهی معروف به جعفریه هم به امامت، غیبت و رجعت امام جعفر صادق (ع) معتقد بودند؛ که رئیس این فرقه عبدالرحمن بن محمد، از دانشمندان و متکلمان شیعه بود. اما این ادعا نسبت به امام صادق (ع) درست نیست. چرا که: اولاً؛ حضرت به شهادت رسیده و این امر در تاریخ ثبت شده است. ثانیاً؛ اگر شک در شهادت حضرت بکنیم؛ باید شک در شهادت پدران و اجداد بزرگوارش هم بکنیم؛ و آن وقت است که باید مانند غلات و مُقَوَّضه منکر شهادت امام علی (ع) و امام حسین (ع) شویم؛ در صورتی که این سفسطه است. [۳]. ثالثاً؛ این گروه پس از چندی از بین رفتند و الان وجود خارجی ندارند. رابعاً؛ خود امام صادق (ع) می فرماید: «هنگامی که سه اسم محمد، علی و حسن، به طور متوالی در ائمه (ع) جمع شد، چهارمی آنان قائم است.» مفضل بن عمر گوید: بر امام صادق (ع) وارد شدم و عرض نمودم: ای آقای من! کاش جانشین خودت را به ما معرفی می نمودی. فرمود: «ای مفضل! امام بعد از من فرزندم

«موسی» است و امام خلف و موعود منتظر (م ح م د)، فرزند «حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی» است. [۴]. **** [۱]
 الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۹۲ و الملل و النحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۶۶ و نجم ثاقب، نوری، ص ۲۱۵. [۲] تاریخ ادیان و مذاهب،
 مبلغی آبادانی، ج ۳، ص ۱۲۵۱، قم، انتشارات منطق، ۱۳۷۳ ش. [۳] مهدی موعود (عج)، علی دوانی، ص ۴۲۳، ترجمه جلد ۱۳
 بحار الانوار، مجلسی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ پانزدهم. [۴] کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۳۴، ح ۴.

اسماعیلیه

گروهی از اسماعیلیه عقیده دارند که اسماعیل فرزند امام صادق (ع) فوت نکرده است؛ بلکه از باب تقیه، نسبت مرگ به وی داده شده است؛ او رجعت خواهد کرد و جهان را از عدل و داد پر خواهد ساخت و او را مهدی و قائم منتظر می دانند. [۱] این گروه را نوبختی، خالصة یا پیروان ابوالخطاب کوفی معرفی کرده است. اینها معتقدند که امام ششم (ع) او را در زمان خویش به جانشینی منصوب کرده است و چون نص بر امامت رجوع ناپذیر است و بداء نیز محال است، پس امام هفتم اسماعیل خواهد بود و امام صادق (ع) از بیم آسیب رسیدن به وی، او را از دید مردم پنهان می کرد. حسن بن موسی نوبختی می نویسد: گروهی گفتند که پس از جعفر بن محمد (ع) پسرش اسماعیل بن جعفر امام بود و مرگ اسماعیل را در زمان حیات پدرش انکار کرده گفتند: این نیرنگی بود که پدرش ساخته و از بیم مردمان او را پنهان کرده است. چنان پنداشتند که اسماعیل نمرده و نخواهد مرد؛ تا این که زمین از آن وی شود و به کار جهانیان پردازد. اسماعیل مهدی قائم است؛ زیرا پدرش پس از خود به امامت او اشاره کرده و پیروان خود را پایبند ولایت او ساخته و گفته است که وی خواجه و سرور ایشان است. چون امام جعفر صادق (ع) سخن راست گوید؛ از این رو در آن هنگام که آوازه مردن او برخاست، دانستم که سخن نخست او راست بود و وی نمرده و قائم آخرالزمان است. این دسته اسماعیلیه خالص هستند. [۲]. اسماعیل، که نام اسماعیلیه از وی گرفته شده است، به گونه ای جلوه داده شده که گویا به شدت مورد طعن، لعن و طرد پدرش امام صادق (ع) قرار داشته و به شرب خمر نیز متهم شده است. [۳] عظاملک جوینی در این باره می گوید: در روایت است از آن حضرت که گفت: «اسماعیل فرزند من نیست؛ شیطانی است که در صورت او ظاهر آمده است.» [۴]. درباره شخصیت اسماعیل، فرزند ارشد امام صادق (ع)، که در زمان حیات پدر، سال ۱۴۵هـ. وفات کرد؛ گونه ای جز آنچه حاکی از رد و تقبیح اسماعیل است، سخن گفته شده است. اسماعیل از افکار و رفتار رهبران اسماعیلی منزّه می باشد. وی فردی مورد تأیید و توجه خاص پدرش جعفر بن محمد (ع) می باشد. شیخ مفید درباره او می گوید: اسماعیل بزرگترین پسر امام صادق (ع) بود و امام او را بسیار دوست داشت و نسبت به او بیش از دیگران نیکی و محبت می کرد؛ ولی اسماعیل در زمان حیات پدر در غریض (نام دره ای است در نزدیکی مدینه) از دنیا رفت و مردم جنازه اش را به مدینه نزد امام صادق (ع) آوردند و در قبرستان بقیع دفن کردند. روایت شده است که حضرت در مرگ او بسیار بی تابی می کرد؛ به گونه ای که با پای برهنه و بی ردا به دنبال تابوت او می رفت؛ و دستور فرمود تابوت او را پیش از دفن، چندین بار به زمین نهادند و هر بار حضرت می آمد و پارچه از روی صورتش بر می داشت و در روی او نگاه می کرد؛ و مقصودش از این کار این بود که مرگ او را پیش چشم آنان که گمان امامت و جانشینی او را پس از پدر بزرگوارش داشتند، قطعی کند و شبهه آنان را درباره زنده بودن اسماعیل، برطرف سازد و به آنها بفهماند که اسماعیل از دنیا رفته است. افرادی از اصحاب امام (ع) که او را پس از امام صادق (ع) امام می پنداشتند، از این عقیده بازگشتند و گروهی اندک، که نه در زمره نزدیکان امام بودند و نه از راویان حدیث آن بزرگوار، که گروهی از مردمان دور دست و بی خبر از مسأله امامت بودند، گفتند: اسماعیل زنده است و امام پس از پدرش است؛ و به این عقیده باقی ماندند. [۵]. البته اسماعیل بن جعفر ادعای مهدویت نداشته است و از طرفی صفوان بن مهران از امام صادق (ع) نقل کرده، که فرمود: «کسی که به تمام ائمه اقرار کند؛ ولی «مهدی» را انکار نماید؛ همانند کسی است که نسبت به همه انبیا اقرار نماید، ولی محمد (ص) را انکار نماید.» از حضرت سؤال

شد: ای فرزند رسول خدا! «مهدی» کدام یک از فرزندان توست؟ حضرت فرمودند: «پنجمین فرزند از اولاد هفتمین امام کاظم (ع) است. او از شما غایب خواهد شد و بر شما جایز نیست نام او را بر زبان آورید.» [۶]. گروهی از شاخه اسماعیلیه، به نام فرقه مبارکیه هم محمدبن اسماعیل را مهدی و امام زنده غایب می دانند. [۷] وجه تسمیه مبارکیه این است که: مبارک، غلام اسماعیل بن جعفر بود [۸] که وی بعداً غلام خود را آزاد کرد. [۹] بنابر قولی مبارک لقب محمدبن اسماعیل است [۱۰]؛ بنابر قولی یکی از رهبران فعال این گروه، مبارک [۱۱] نام داشت؛ که باعث شد این فرقه بنام مبارکیه شهرت یابند. بنا به گفته نوبختی، «مبارکیه» گفتند که پس از جعفر بن محمد (ع) نوه او، محمدبن اسماعیل، که مادرش کنیز بود، امام است؛ زیرا در روزگار جعفر بن محمد، پسرش اسماعیل بدان کار نامزد بود و چون در گذشت، جعفر پسر او محمد را جانشین خود ساخت. امامت حق محمد است و جز او، دیگری شایسته آن نیست. پس از امام حسن و امام حسین، امامت از برادری به برادر دیگر نرسد و جز در فرزندان و بازماندگان امامان روا نباشد. [۱۲]. قرامطه، که از گروه اسماعیلیه می باشند و در طول تاریخ بدنامی های بسیاری را برای شیعه به ارمغان آورده اند؛ و هنوز هم رسوبات آن در ذهن بسیاری از مخالفان شیعه مانده است؛ به گونه ای که عقاید قرامطه را به شیعه نسبت می دهند؛ از جمله این ادعای آنها که محمدبن اسماعیل را مهدی موعود می دانستند و عقیده داشتند که وی زنده است و در بلاد روم زندگی می کند. [۱۳]. فرقه قرامطه در بحرین قدرت یافت و حتی تشکیل دولت دادند و به شدت با عباسیان مخالفت می کردند. قرامطه معنای قائم را کسی می دانند که با رسالت و شریعت جدیدی مبعوث می شود؛ که شریعت محمد (ص) را منسوخ می کند. البته این فرقه سیاسی بودند، نه مذهبی و به دنبال اهداف خاص و منافع خود بودند. طرفداران ابوالخطاب (متوفی ۱۳۸ هـ) قائل به الوهیت امام صادق (ع) بودند و ابوالخطاب را پیامبر و فرستاده امام صادق (ع) می دانستند؛ حتی برخی ابوالخطاب را قائم دانستند و گفتند وی نمرده است؛ که معروف به «خطابیه» شدند. گروهی از پیروان ابوالخطاب، پس از مرگ اسماعیل، فرزندش محمد را امام دانستند و در هواداری وی و فرزندانش استوار ماندند. [۱۴]. البته تمام این گروهها از طرف امام صادق (ع) مورد طرد و انکار قرار گرفتند، مطلبی که دلالت کند خود محمدبن اسماعیل ادعای امامت و مهدویت داشته باشد، یافت نشد. چون این دوره طرح مسأله مهدویت، نوید برپایی حکومت عدل و داد و جایگزینی آن با حاکمیت فاسد و ستمگر عباسیان و حکومت های خشن و بیدادگر تابع آنان بود، قشرهای محروم در شهرها و روستاها را متوجه داعیان اسماعیلی می ساخت. آنان مردم را به سوی امامان مستور، که در نهان می زیستند، فرا می خواندند. ***** [۱] نجم ثاقب، نوری، ص ۲۱۵. تاریخ شیعه و فرقه های اسلام، مشکور، ص ۱۲۸. [۲] همان، ص ۱۰۱. [۳] تاریخ الرسل و الملوك، محمدبن جریر طبری، ج ۳، ص ۱۵۴. [۴] تاریخ جهانگشا، عطاملک جوینی، تصحیح قزوینی، ج ۳، ص ۱۴۵، هلند، ۱۹۳۷. [۵] الارشاد، شیخ مفید، ترجمه محمدباقر ساعدی خراسانی، صص ۵۵۳-۵۵۴، تصحیح محمدباقر بهبودی، انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۶۴ ش. [۶] کمال الدین و تمام النعمه، صدوق، ج ۱، ص ۳۳۳، ح ۱. [۷] نجم ثاقب، نوری، ص ۲۱۵؛ المهدیه فی الاسلام، سعد محمد حسن، ص ۱۷۰. [۸] تاریخ شیعه و فرقه های اسلام، مشکور، ص ۱۹۵. [۹] همان، ص ۲۳۳. [۱۰] تاریخ عقاید اسماعیلیه، دکتر فرهاد دفتری، ص ۱۱۵، ترجمه فریدون بدره ای. [۱۱] تاریخ شیعه و فرقه های اسلام، مشکور، ص ۱۹۹. [۱۲] احیای فرهنگ در عهد آل بویه، جوئل. ل. کرمر، ص ۱۰۴ و ص ۱۱۳ (*****)، انتشارات مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، ۱۳۷۵. [۱۳] فرق الشیعه، نوبختی، ص ۱۰۲. [۱۴] همان، صص ۱۰۴-۱۰۵.

ابن مقنع خراسانی

نام اصلی ابن مقنع (متوفی ۱۶۳ هـ)، عطا می باشد و برخی گفته اند هاشم بن حکم است؛ و [۱] چون خودش را با نقابی از ابریشم سبز یا روپوش زرین می پوشاند، مقنع لقب گرفت. وی در غایت زشتی و یک چشم و کوتاه قد بود. [۲] به نظر مرحوم استاد زرین کوب، نقابی که وی با اصرار در صورت داشت؛ به نظر نمی آید آن گونه که در روایات آمده، به خاطر کوری چشم و زشتی

رویش بوده باشد؛ بلکه حاکی از سعی عامدانه ای است که مخالفان کرده اند، تا نقش او را هرچه ممکن است زشت تر ترسیم نمایند. [۳]. نخستین مرحله از فعالیت ضد دینی او، هنگامی پدیدار شد که پس از قتل ابومسلم ادعای پیامبری کرد؛ اما توفیقی نیافت و به وسیله عاملان منصور دستگیر و در بغداد زندانی شد. [۴] پس از رهایی از زندان، به مرو بازگشت و با جدیت و پشتکار تبلیغ افکار خود می کرد؛ و در این مرحله حتی ادعای خدایی کرد! [۵] وی به نشانه مخالفت با عباسیان، که لباس سیاه داشتند، لباس سفید و پرچم های سفید افراشت؛ از این رو آنان را به عربی «مبیضه» می نامیدند. اقدامات وی چنان هراسی در دل مسلمانان افکند، که عده ای از مسلمانان نزد خلیفه مهدی رفتند و خلیفه را از خطر او بیم دادند و [۶] سربازان خلیفه با وی درگیر شدند. در نهایت وی در قلعه ای که بود، محاصره شد و دو سال محاصره طول کشید و بعد از اینکه وارد قلعه شدند، سر از تنش بردند و برای مهدی عباسی در حلب فرستادند. پیروانش معتقد بودند که او زنده است؛ چون مطابق روایت تاریخ بخارا، او خود را در تنور انداخت و دود شد. وی خود را از آن جهت سوزاند، تا مردم بگویند که او به آسمان رفته، تا فرشتگان را بیاورد و آنها را یاری دهد. [۷].

***** [۱] تاریخ بخارا، ابوبکر محمد بن جعفر النرشخی، ص ۹۰، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القبادی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تصحیح مدرس رضوی، انتشارات توس، چاپ دوم، ۱۳۶۳. [۲] همان. [۳] تاریخ مردم ایران، دکتر عبدالحسین زرین کوب، ج ۲، ص ۶۵، انتشارات امیرکبیر. [۴] تاریخ بخارا، ص ۹۰. [۵] همان، ص ۹۱. [۶] همان، ص ۹۳. [۷] همان، ص ۱۰۲.

نتیجه گیری

در مجموع تا به حال معلوم شد آنهایی که خود ادعای مهدویت داشته اند و چه نسبت به مهدویت به آنها داده اند، از امامیه و شیعه اصلی جدا می باشند؛ چون: برخی از فرقه ها اصلاً واقعیت تاریخی نداشته اند؛ مانند سبائی؛ تعدادی از این گروه ها رهبرانشان افرادی مجاهد و ضد حکومت بودند، که در حین شورش یا پس از سرکوبی قیامشان، برای لوٹ کردن چهره آنان، فرقه هایی با عقاید خاص به وجود آوردند؛ مثل مختاریه؛ بعضی هم ساخته شده حکومت بنی عباس بودند؛ مثل هاشمیه؛ برخی هم با انگیزه سیاسی، نه مذهبی و بعضاً با تکیه بر اصل غلو این کار را می کردند. با توجه به شرایط زمانی مشخص شد، آن که مهدی واقعی است، باید تمام شروط نقل شده در روایات را یکجا داشته باشد. همان طور که در مقدمه اشاره شد، آخرین حلقه از معصومین (ع) و فرزند امام حسن عسکری (ع) بعد از دو غیبت صغرا و کبرا، با نشانه های خاص ظهور می کند. او قائم واقعی و زنده است و ان شاء الله روزی ظهور خواهد نمود و جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد.

عبدالله بن معاویه

عبدالله بن معاویه بن عبدالله جعفر بن ابی طالب (وفات ۱۳۰ ه: ۷۴۸ م) با لقب ذوالجناحین [۱] و کنیه ابومعاویه فردی سیاسی و تا حدی اهل تسامح بود. وی در سال ۱۲۷ ه در کوفه علیه عامل و فرماندار منصوب بنی امیه قیام کرد و خیلی زود بر بسیاری از شهرهای ایران، مانند فارس، اصفهان و ری مسلط شد. وی دعوت خود را به شیعه محدود نکرد و گروه زیادی از عباسیان از جمله سفاح و منصور به او پیوستند [۲] و برخی از رجال خاندان ناراضی اموی مخفیانه به وی کمک می کردند. [۳] هنگامی که ابومسلم مرو را گرفت، عبدالله بن معاویه جنوب ایران را در دست خود داشت و با مروان بن محمد در فارس درگیر بود. وی پس از مدتی به خراسان آمد و به ابومسلم پناهنده شد؛ ولی هنوز به ابومسلم نرسیده بود که در شهر هرات به دست عامل او، ابونصر مالک بن هشتم خزاعی، کشته شد. هم اکنون قبر او در هرات می باشد. [۴]. وی به سال (۱۳۰ ه: ۷۴۸ م) در زندان ابومسلم به قتل رسید. [۵] پس از کشته شدن او از سوی بنی امیه و بنی عباس بر ضد او تبلیغ بسیاری شد و عقاید ناپسندی را به او نسبت دادند. [۶] عده ای گفتند او زنده است، در کوه های اصفهان به سر می برد، آن جا رزق می خورد و روزی ظاهر خواهد شد. [۷] فرقه جناحیه پیروان عبدالله بن

معاویه قایل به مهدویت او بودند. البته خود عبدالله بن معاویه هرگز چنین ادعایی نداشته است و این اتهامی بود که گروه های سیاسی برای اهداف خود به او زدند. البته اکنون کسی چنین ادعایی ندارد و در همان فضای مبارزاتی عبدالله رونق داشت. به ویژه با توجه به آن که پس از سه سال - در سال ۱۳۲ ه - بنی عباس که قاتلان او بودند، به حکومت رسیدند و با نسبت دادن عقاید باطل به او توانستند بسیاری از گروه های شورشی نوظهور را به او نسبت دهند، و آن ها را از میان بردارند. ***** [۱] تاریخ شیعه و فرقه های اسلام، محمد جواد مشکور، ص ۱۷۳ انتشارات اشراقی، چاپ ششم، تهران، ۱۳۷۹. [۲] تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان، ج ۱، ص ۱۷۰، انتشارات انصاریان، چاپ اول، ۱۳۷۵. [۳] تاریخ مردم ایران، دکتر عبدالحسین زرین کوب، ج ۲، ص ۳۸، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۳، چاپ چهارم. [۴] مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، ترجمه سید هاشم رسول محلاتی، صص ۱۷۰ - ۱۶۹، تحقیق علی اکبر غفاری، کتاب فروشی صدوق. [۵] تشیع و تصوف، دکتر کامل مصطفی الشیبی، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، ص ۲۵، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۵۹، چاپ اول. [۶] غالیان، صفری فروشانی، ص ۱۸۶، انتشارات بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۸، چاپ اول. [۷] المهدیه فی الاسلام، سعد محمدحسن، ص ۴۹-۴۸، طبع مصر (۱۳۷۳ ه: ۱۹۵۳ م)، دارالکتاب العربی.

واقفیه

فرقه واقفیه به مهدویت امام موسی کاظم (ع) (شهادت ۱۸۳ ه) قایل هستند، [۱] بر آن حضرت متوقف شدند و در انتظار او نشستند. [۲] البته منظور آنان از مهدی، مفهوم نجات بخشی آن بود که و نمود کردند او نمرده و ظهور خواهد کرد. این گروه از واقفیه را «مطوره» و «موسویه» یا «موسائیه» هم گفته اند. اینان امام هشتم (ع) را وکیل پدرش می دانستند؛ نه جانشین او. مطوره لقبی است منفی و زشت؛ که پیروان امام هشتم (ع) به این گروه دادند؛ «ما انتم إلاّ کلاب مطوره؛ شما چیزی جز سگ های باران خورده نیستید...» [۳]. همچنین فرقه بشیریّه که به محمد بن بشیر از موالی بنی اسد و از اصحاب امام موسی کاظم (ع) منسوبند؛ (کسی که در زمان امام بر آن حضرت دروغ های فراوانی می بست). پیروان او پس از شهادت امام موسی کاظم (ع) به توقف قائل شدند؛ که امام وفات نیافته و تا چندی در بین مردم زندگی می کرد و برای اهل نور به صورت نور و برای اهل ظلمت به صورت ظلمت خود را نشان می داده است. یاران بشیر معتقد بودند که امام موسی کاظم (ع) همان مهدی قائم است و نمرده و فقط غایب شده است. [۴]. در مجموع عقیده واقفیه و بشیریّه درست نیست؛ چون مسلم است که حضرت هم مانند اجداد خود از دنیا رفته اند. شهادت امام کاظم (ع) به قدری مشهور است که مرگ هیچ یک از پدران عالی قدرش بدان شهرت نرسیده؛ چون به امر هارون الرشید جنازه مبارکش را به قضات و شهود نشان دادند تا گواهی دهند که حضرت به مرگ طبیعی مرده است. سپس جنازه را بر سر جسر (پل) بغداد نهادند تا همگان ببینند. شیخ طوسی می فرماید: وفات آن حضرت مشهورتر از آن است که محتاج به ذکر روایت باشد و کسی که مخالف آن است، در حقیقت منکر بدیهیات است. [۵]. محمد بن یعقوب کلینی با سند خود از علی بن جعفر و او از برادرش امام کاظم (ع) نقل کرده که فرمود: هنگامی که پنجمین امام از فرزندان هفتمین امام (امام کاظم) غایب شد، مواظب دینتان باشید. همانا صاحب این امر را غیبتی است؛ به گونه ای که معتقدان به امامت او، از این عقیده باز می گردند و این امتحانی است از جانب خداوند... [۶]. و نیز داوود بن کثیر رقی می گوید: از ابوالحسن موسی بن جعفر (ع) درباره صاحب این امر - مهدی (عج) - پرسیدم، فرمود: «او رانده شده (از نزد مردم) و تنهای غریب و غایب از اهلش و تنها فرزند پدرش می باشد». [۷]. ***** [۱] الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۹۲، انتشارات مؤسسه المعارف الاسلامیه، قم «و فیه من قال: موسی بن جعفر لم یمت» و ص ۱۹۸، «و اما الواقفه وقفوا علی موسی بن جعفر و قالوا هو المهدی». [۲] ملل و النحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۶۷، تحقیق محمد سید میلانی، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۰۲ ه: ۱۹۸۲ م؛ نجم الثاقب، حاج میرزا حسین طبرسی نوری، ص ۲۱۵، انتشارات جمکران، پاییز ۸۱، چاپ پنجم. [۳] ملل و

النحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۶۹. [۴] تاریخ شیعه و فرقه های اسلامی، جواد مشکور، ص ۱۶۶. [۵] مهدی موعود (عج)، علی دوانی، ص ۴۲۴؛ ترجمه ج ۱۳ بحارالانوار، تهران دارالکتب الاسلامیه، چاپ پانزدهم. [۶] الغیبه، نعمانی، ص ۱۰۰، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، مکتبه الصدوق. [۷] کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۶۱، ح ۴ تحقیق علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶هـ.

یحیی بن عمر

فرقه محمدیه

فرقه محمدیه پس از وفات ابوجعفر محمدبن علی الهادی (۲۵۴هـ)، (برادر امام حسن عسکری (ع)) به مهدویت و امامت وی قایل شدند؛ [۱] با این که وی در حیات پدر بزرگوارش وفات کرده است. او نزدیک سامرا مدفون است و آرامگاه او در نزدیکی قریه بلد معروف به بقعه سید محمد می باشد. [۲]. ایشان از بزرگان سادات و صاحب کرامات متواتر است؛ حتی برخی از اهل سنت و اعراب بادیه به غایت به او احترام می گذارند، از جنابش می ترسند، هرگز قسم دروغ به او نمی خورند و پیوسته از اطراف برای او نذورات می برند. بیشتر دعاوی در سامرا و اطراف آن، با قسم به او حل می شود و مکرر دیده می شود که چون موردی برای سوگند خوردن پیش می آمد، سوگند به او مال را به صاحبش می رساند و منکران و غاصبان از خوردن قسم دروغ صدمه می دیدند. [۳]. فرقه محمدیه استدلال می کردند که امام هادی (ع) امام عسکری (ع) جعفر را به عنوان وصی معرفی نکرده اند و هیچ کس حق ندارد خود را امام بدانند. از طرفی امام هم بدون جانشین از دنیا نمی رود؛ پس چنین نتیجه گیری می کردند که چون قطع امامت و بی اعتباری آن ممنوع شده، از این رو ناچار بودند به امامت محمدبن علی رجوع کنند؛ که این امر باعث شد عده ای او را قائم (مهدی) بدانند و برخی تا آن جا پیش رفتند، که مرگ او را منکر شدند. [۴] البته باید یادآوری کرد که خود محمدبن علی هرگز چنین ادعایی نکرده بود. ***** [۱] الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۹۲ «و فیه من قال: المهدی هو اخوه محمدبن علی الهادی» و ص ۱۹۸ «اما المحمدیه الذین قالوا بامامه محمدبن علی العسکری و انه حی لم یمت». [۲] همان، ص ۱۹۸ (*****). [۳] نجم الثاقب، محدث نوری، ص ۲۱۶. [۴] تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (ع)، دکتر جاسم حسین، ترجمه: دکتر محمدتقی آیت اللهی، ص ۱۰۸، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۷.

فرقه جعفریه

فرقه جعفریه قایل بودند که برادر امام حسن عسکری (ع) «جعفر بن علی» امام است و مهدویت او را باور کردند. [۱] این فرقه در چگونگی انتقال امامت از امام هادی (ع) به جعفر، برادر امام حسن عسکری (ع)، دچار اختلاف شدند و به چهار فرقه منشعب گردیدند: [۲]. ۱- عده ای گفتند امام عسکری (ع) به شهادت رسید و پسری به جای نگذاشت، تا امامت را عهده دار شود؛ بنابراین تنها برادرش جعفر امام خواهد بود. این فرقه همچون فتحیه صحت حدیثی که می گوید: امامت پس از امام حسن و امام حسین (ع) به دو برادر نمی رسد را پذیرفته بودند، ولی کاربرد آن را هنگامی می دانستند که امام عسکری (ع) آشکارا از خود پسری به جای گذاشته باشد؛ چون امام عسکری (ع) بی آنکه آشکارا جانشینی معرفی کند از دنیا رفت، پس برادرش جعفر امام منصوص می باشد. ۲- دومین فرقه وانمود می کردند که امام یازدهم (ع) خود «جعفر» را براساس اصل بداء به جانشینی معرفی کرده است. به این معنی که خداوند امامت را به امام عسکری (ع) سپرده بود؛ ولی پس از آن این حقیقت را روشن کرد که امامت نباید به نسل امام عسکری (ع) برسد. رهبر این گروه یکی از کلامیون کوفی، معروف به «علی بن طحی» یا «طلحی فزاز» بود؛ که مردم را به جانبداری

از امامت جعفر تحریر می کرد. ۳- عده ای نیز معتقد شدند که امامت جعفر از جانب پدرش تعیین شده بود و امامت امام عسکری(ع) را فاقد اعتبار دانسته اند. این فرقه در زمان حیات امام عسکری(ع) وجود داشته اند و بعد از شهادت امام عسکری(ع) اقتدار بیشتری پیدا کردند. «علی بن احمد بشار» رهبر این فرقه بود. ۴- گروه چهارم، معروف به نفیسیه معتقد بودند امام دهم(ع) پسر بزرگش محمد را وصی خود تعیین کرده است. چون محمد در زمان حیات پدر درگذشت، با دستور پدر، جعفر جانشین او شد و علم سری، سلاح های مورد نیاز جامعه و وصایت را به غلام جوان و مورد اعتماد خویش، به نام نفیس، سپرد و به او سفارش کرد که آنان را پس از مرگ پدر به جعفر بدهد. جعفر خود مدعی شد که امامت از جانب برادرش به او رسیده است. **** [۱] الغیبه، شیخ طوسی، صص ۲۲۲ و ۲۲۵. [۲] تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم(عج)، جاسم حسین، صص ۱۰۸ - ۱۰۵.

فرقه عسکریه

فرقه عسکریه معتقد به مهدویت امام حسن عسکری(ع) شدند. به این معنی که او قائم (مهدی) است و نمرده و اکنون در حالت غیبت به سر می برد و بعداً ظاهر خواهد شد تا جهان را از عدل و داد پر کند. [۱]. البته از این گروه های مدعی، جز در کتاب های پیشینیان اثری نیست. ابو غانم می گوید: از امام حسن عسکری(ع) شنیدم که فرمودند: «در سال ۲۶۰ هجری شیعیان من دچار جدایی و افتراق خواهند شد.» [۲] «موسی بن جعفر بن وهب بغدادی» می گوید: شنیدم امام عسکری(ع) می فرمود: گویا می بینم که پس از من درباره جانشینم دچار اختلاف شده اید. بدانید که برای فرزندم غیبتی است که در آن مردم دچار تردید می شوند؛ مگر آن کسی که خدا او را حفظ نماید.» [۳]. این فرقه در کیفیت قائم بودن امام عسکری(ع) به سه گروه منشعب شدند: [۴]. ۱- این ها پنداشته بودند که امام عسکری(ع) از دنیا نرفته، بلکه غایب شده است، با تمسک به روایت زیر ادعای خود را به ظاهر اثبات می کردند: هیچ امامی تا آشکارا پسر خود را به جانشینی معرفی نکند، از دنیا نمی رود؛ زیرا زمین نمی تواند بدون حجت باشد. این ها مدعی بودند که امام نمرده، بلکه غایب شده است. این نخستین غیبت اوست و پس از آن دوباره قیام خواهد کرد و غیبت دوم بعد از آن آغاز می شود. این گروه به نوعی در مورد امام عسکری(ع) متوقف شدند. ۲- این گروه معتقد بودند که حضرت عسکری(ع) رحلت کرده، ولی دوباره به زندگی باز می گردد و او مهدی قائم است. این ها براساس روایتی از امام صادق(ع) که فرمود: «مهدی قائم بدین خاطر قائم نامیده می شود که پس از رحلتش قیام خواهد کرد»، گفتند: پس تردیدی نیست که او قائم است و پس از مرگ دوباره زنده می شود. اینان نظریات خود را با اندرز امام علی(ع) به کمال تأیید می کنند که حضرت فرمودند: «خداوند! حتماً تو زمین را بدون قائم یا حجتی آشکار یا پنهان، که از سوی تو می آید، رها نخواهی ساخت؛ زیرا حجت ها و علامات هرگز بی اعتنا نمی شود. از این رو بر این مبنا نتیجه گیری می کردند که امام عسکری(ع) غایب و پنهان است، ولی وی قیام خواهد کرد. ۳- انشعاب سوم واقفه، لادریه بودند. آن ها فکر می کردند حضرت رحلت کرده، ولی مطمئن نبودند جانشین امام چه کسی است؛ پسرش یا برادرش. بنابراین، در عسکری(ع) متوقف شدند؛ تا موضوع برای این ها روشن شود. به نظر می رسد که هواداران امام عسکری(ع) در اماکنی دور از شهر سامرا زندگی می کردند، که چنین ادعایی داشتند و لحظه رحلت حضرت حضور نداشتند. در مجموع این فرقه و انشعابات آن منقرض شده اند و اکنون وجود خارجی ندارند. **** [۱] الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۲۰، نجم الثاقب، نوری، ص ۲۱۶. [۲] کمال الدین و تمام النعمه، صدوق، ج ۲، ص ۴۰۸، ح ۶. [۳] همان، ص ۴۰۹، ح ۸. [۴] تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم(عج)، جاسم حسین، ص ۱۰۴.

عبیدالله بن محمد فاطمی

عبیدالله مهدی سال ۲۵۹ هجری در سلمیه که مرکز دعوت اسماعیلیان بود متولد شد. [۱] آغاز زندگی او در شام بود و عده ای را به

مغرب فرستاد تا مردم را به ظهور مهدی بشارت بدهد و اعلام داشت که مهدی منتظر یا قائم یکی از احفاد خواهد بود. [۲] متکلمان اسماعیلیه هم می گفتند پیغمبر گفته است: «علی راس ثلاث مائه تطلع الشمس من مغربها؛ خورشید در سال سیصد از مغرب نمایان می گردد» که مقصود عیدالله مهدی است. [۳] عیدالله در شمال آفریقا در منطقه «سجلماسه» قیام خود را آغاز کرد و در عین ادعای مهدویت لقب القائم به خود گرفت و سکه حجه الله ضرب کرد. او در سال ۲۹۷ هـ در روز جمعه خود را مهدی خواند و دولت فاطمی را تشکیل داد که پس از ۲۷۰ سال حکومت منقرض شدند. [۴] عیدالله مهدی تا سال ۳۰۳ هـ در قیروان بود. سپس شهر مهدیه را در دو منزلی جنوب قیروان بنا نهاد. [۵] این شهر تا سال ۵۴۳ هـ آباد بود که در کش و قوس با امیر سیسیل تخریب گردید و الان بخشی از سواحل تونس می باشد. عیدالله مهدی سال ۳۲۲ هـ در سن ۶۳ سالگی پس از ۲۴ سال سلطنت در مهدیه درگذشت و او را همان جا به خاک سپردند. [۶] همان گونه که معلوم شد عیدالله مهدی با توجه به تبلیغ اسماعیلیان جهت رسیدن به حکومت و تشکیل دولت فاطمی مدعی مهدویت شد و بعد از چند سال کش و قوس از دنیا رفت و این حکومت مورد پذیرش امامیه نبوده؛ چون دوران غیبت صغری بوده و حضرت ولی عصر (عج) با توجه به نواب خاص و وکلا- این حرکت را در جایی تأیید نکرد. **** [۱] تاریخ سیاسی اسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۳، ص ۵۰۱، سازمان انتشارات جاویدان، چاپ هفتم، ۱۳۷۱. [۲] احیای فرهنگی در عهد آل بویه، جوئل ل. کرم، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، ص ۱۱۳، مرکز نشر دانشگاهی تهران، چاپ اول، ۱۳۷۵ ش. [۳] تاریخ اسلام، دکتر علی اکبر فیاض، ص ۲۰۵، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ نهم، بهار ۱۳۷۸ ش. [۴] المهدیه فی الاسلام، سعد محمد حسن، ص ۱۳۹. [۵] تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن، ج ۳، ص ۵۰۲. [۶] تاریخ شیعه و فرقه های اسلام، محمدجواد مشکور، ص ۲۱۳.

زکریا

قرامطه به رهبری ابوطاهر جنابی بر بحرین تسلط یافتند و به جنوب عراق لشکر کشیدند. بصره و کوفه را غارت کردند و کاروان های حج را چپاول کردند و امنیت بغداد را به خطر انداختند (۱۶-۳۱۵ هـ: ۲۹-۹۲۷ م) در دهه دوم قرن چهارم هجری برابر با قرن دهم میلادی (۳۱۹ هـ: ۹۳۱ م) جوانی در اصفهان به نام زکریا خود را مهدی موعود معرفی کرد و این امر موجب عقب نشینی قرامطه شد. این متمهدی اصفهانی ظاهراً ادعا می کرد که محمدبن اسماعیل مهدی و قائم است در نتیجه این واقعه در اندک زمانی به نسخ شریعت و تن دادن به اباحیگری منجر شد که بنا به اعتقاد آن پیامد ظهور مهدی بود. وقتی که آشکار شد این مرد شیاد است، جنبش اسماعیلیان دچار ترلزل شد. [۱] این ادعا هم از نظر امامیه محکوم است و انگیزه آن سیاسی و دنیوی بوده است. **** [۱] احیای فرهنگی در عهد آل بویه، کرم، ص ۱۱۵.

حاکم بامر الله

حاکم بامر الله نامش منصور پسر عزیز خلیفه فاطمی مصر بود و هنگام مرگ پدرش یازده سال و نیم داشت (سال ۳۸۶ هـ). او تا سال ۳۹۰ هـ در امور خلافت دخالت نداشت، ولی پس از این که خلافت را به دست گرفت در کار مذهب تعصبی سخت به کار برد و یهودیان و مسیحیان و مسلمانان غیر شیعه (اسماعیلیه) را آزار می داد، ولی وقتی در بین سال های ۳۹۶ - ۴۱۰ هـ که مصر در معرض خطر هجوم دشمنان و کمبود آب واقع شد، روش ملایم تری در پیش گرفت و از سال ۴۰۱ تا آخر خلافت سال ۴۱۱ م خلافت حالت آشفته داشت. [۱] وی در دوران خلافت خود احکام عجیبی صادر می کرد. مثلاً به یهودیان دستور داده بود تا لباس متمایز بپوشند و کفشان را از ساخت کفش برای خانم ها منع کرده بود. وی سال ۴۱۱ طبق روال هر روز صبح سوار بر مرکب خود به کوه «مَقَطَم» رفته و به شکل مرموزی غایب و فقط لباس خون آلود او پیدا شد. [۲]. گروهی از اسماعیلیان مرگ اسرارآمیز حاکم را این

گونه تعبیر کردند که وی نمرده، بلکه به اصل خود پیوسته است و به زودی رجعت و جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد. [۳] این گروه از اسماعیلیان معتقد بودند که حاکم مظهر خداست و نمرده بلکه غائب است. اکنون عده ایی از این فرقه در سوریه، لبنان و فلسطین زندگی می کنند و از مؤسسان این فرقه محمد بن اسماعیل الدراوزی، داعی منطقه آسیای مرکزی بود و این فرقه به دروژی معروف شدند [۴] و در آن نواحی به موحدون هم شناخته می شوند. [۵]. خود حاکم بامرالله ابتدا ادعای مهدویت کرده بود و سپس ادعای الوهیت نیز نمود. [۶] در مجموع انگیزه اصلی وی دنیوی بوده و با توجه به اعتقاد دروژیان که حاکم را خدا می گفتند این قضیه میان خلیفه فاطمی و سنیان مورد اختلاف بود که به قتل وی منجر شد. [۷] البته امامیه این گروه و رهبرانشان را تأیید نمی کند. ***** [۱] تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن، ج ۳، صص ۵۱۰ - ۵۰۹. [۲] تاریخ اسلام، فیاض، ص ۲۰۹؛ تاریخ شیعه و فرقه های اسلام، مشکور، ص ۲۱۵. [۳] المهدیه فی الاسلام، سعد محمد حسن، ص ۱۴۸؛ تاریخ شیعه و فرقه های اسلام، مشکور، ص ۲۳۱. [۴] تاریخ شیعه و فرقه های اسلام، مشکور، ص ۲۲۲. [۵] همان، ص ۲۳۳. [۶] تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن، ج ۳، ص ۵۱۰. [۷] تاریخ ادیان و مذاهب جهان، عبدالله مبلغی آبادانی، ج ۳، ص ۱۱۱۴، انتشارات خُر، پاییز ۷۶، چاپ دوم.

محمد بن عبدالله بن تومرت علوی حسنی

محمد بن عبدالله بن تومرت علوی حسنی وی متولد سال ۴۸۵ ه و معروف است به مهدی هرغی از قبیله مصامده که در جبال اطلس مراکش (مغرب) واقع می باشد. او سلسله الموحدین [۱] را در مغرب تشکیل داد. [۲] ابن تومرت با حمایت گروهی از اقوام بربر نخست مردم را به ظهور مهدی بشارت داد و سپس خود ادعای مهدویت نمود و بر اسپانیا تسلط یافت. وی از صفت مهدی در دوره ای که در مغرب اقامت کرد برای رسیدن به برنامه هایش بهره گرفت. شخصیت ابن تومرت با تعلیماتی که در اندلس و شرق نزدیک فرا گرفت ارتباط مستقیم داشت. بنا به گفته ابن خلکان: ابن تومرت کسی بود که عصا و خورجین را از خود دور نکرد فردی دیندار بود که حیاتی منزوی داشت و در عین حال بسیار شجاع و سخنور بود و نسبت به کسانی که دین را قبول نداشتند با خشونت بسیار رفتار می کرد. [۳]. ابن تومرت در نامه ای که برای مرابطین نوشت، اعلام داشت که وی از نژاد عرب و از قبیله قریش و خاندان هاشمی بوده و از طریق امام حسن (ع) و حضرت فاطمه (س) از نسل پیامبر (ص) است و خود را به عنوان محمد بن عبدالله معرفی کرد. [۴] البته گوشت و خون ابن تومرت بربری و از غیر آل البیت بود [۵]. ابن تومرت در سال ۵۲۴ ه فوت کرد، عبدالمؤمن که جانشین او شد وقت را غنیمت شمرده و ادعا کرد که وی نمرده است [۶]. البته ابن تومرت در مناسب ترین زمان برای بهره گیری از صفت مهدی استفاده کرد. در آن دوره که صلیبیان شرق را مورد تهدید قرار داده بودند و این تهدید تا مغرب گسترش یافته بود، اندیشه یک مهدی و نجات دهنده، حامی و پشتیبان حاکم بود، بی تردید این مسئله کمک شایانی برای ابن تومرت که می خواست در اندک زمانی گروه های بسیاری را به سوی نظریه و اهداف خود جلب کند، بود. در مجموع اندیشه و خط مشی او مورد تأیید امامیه نیست؛ چرا که او هم با انگیزه دنیوی و برای رسیدن به اهداف سیاسی و حکومتی خود مدعی مهدویت شده و طی مدت کمی هم از بین رفت. ***** [۱] الموحدین در تاریخ اسلام (به اسپانیایی به عنوان «المحدث» و به انگلیسی تحت نام «یونتیاریانس» آمده؛ فصلنامه تاریخ اسلام، سال سوم، بهار ۸۱، شماره ۹، مقاله دکتر وهاب ولی). [۲] المهدیه فی الاسلام، سعد محمد حسن، ص ۱۸۵؛ تاریخ شیعه و فرقه های اسلام، مشکور، ص ۱۲۷. [۳] فصلنامه تاریخ اسلام، شماره ۹، مقاله دکتر وهاب ولی، ص ۱۷۳. [۴] همان، ص ۱۸۱. [۵] المهدیه فی الاسلام، سعد محمد حسن، ص ۱۸۷. [۶] تاریخ عصر غیبت، پورسید آقایی و... ص ۴۰۸، انتشارات حضور، چاپ اول، قم ۱۳۷۹.

الناصر لدين الله از خلفای عباسی بود که حدوداً سال ۵۵۰ هـ متولد شد و سال ۶۳۲ هـ به خلافت رسید. وی مردی لثیم و پست فطرت بود و به کارهای جاسوسی علاقه داشت و جاسوسان در دربار خود گماشته بود و خودش هم برای گردآوری اخبار شب ها در شهر می گشت. در زمان وی اوج دولت صلاح الدین ایوبی و شور جنگ های صلیبی بود. البته در این جنگ ها خلیفه دخالتی نداشت، ولی از تمام قلمرو اسلامی مجاهدان به عنوان «مطوعه» شرکت داشتند. [۱] سبط ابن التعاویذی وی را به عنوان مهدی در شعر ستوده: [۲]. «انت الامام المهدی لیس لنا امام حق سواک ينتظر تبدوا الابصارنا خلافاً لان يزعم ان الامام منتظر» تو همان امام مهدی هستی که ما را جز تو امام راستین و در خور انتظار نیست. تو در پیش چشم ما آشکار و پیدایی بر خلاف کسی که امام را منتظر می پندارد. البته خود الناصر لدين الله ادعای مهدویت نداشت و شعری هم که خطاب به اوست، از باب غلو و تملق گویی می باشد و این همه مورد تأیید امامیه نیست. **** [۱] تاریخ اسلام، فیاض، ص ۲۱۶. [۲] دیوان سبط ابن التعاویذی، ص ۱۰۳، قاهره ۱۹۰۴ نشر المهدیه فی الاسلام، سعد محمد حسن، ص ۴۸.